

روزها بر رئیس جمهور چگونه می گذرد

ابوالحسن بنی صدر

جلد چهارم

شنبه ۱ آذر ۱۳۵۹

صبح تا ساعت ۱۰ مراجعات از نقاط مختلف کشور بود. اشخاص آمده بودند. بعضی از نقاط غرب کشور آمده بودند و درباره اوضاع جبهه‌ها گزارش می دادند و کارهای دیگری که بود. پس از انجام آنها به خوزستان آمدم. این جا که رسیدیم تا ساعت ۶ بعدازظهر درباره طرحهای نظامی گفتگو کردیم و تصمیماتی هم گرفتیم. ساعت ۷ شورای نظامی تشکیل دادیم که گزارش سه روز گذشته که با امروز ۴ روز دادند، مقداری هم راجع به پیشرفت بازسازی نیروهای مسلح صحبت کردیم و تأثیر صحبت‌ها را در روحیه نیروهای مسلح سؤال کردم، البته آن روز از هیجان و گرمی استقبال سربازان، درجه داران و افسران می شد فهمید.

به هر حال نه از آن طرحها می شود صحبتی کرد، و نه از گفتگوهای شورای نظامی، روز به این ترتیب گذشت و البته در صورتی که طرحها اجرا شدند، بعد می توانیم راجع به آنها صحبت کنیم.

یکشنبه ۲ آذر ۱۳۵۹

امروز صبح برای بازدید نیروهای در جبهه و امکان اجرای طرحهایی که دیروز از آن صحبت کردم تا شب را در جبهه‌ها گذراندم. در آغاز مدتی را در جبهه سوسنگرد در چادر فرماندهی به گفتگو و بحث درباره شکست حمله امروز دشمن و چه باید کرد، پرداختیم.

در حقیقت دیشب آن طور که فرمانده نیروی زمینی گزارش می کرد، دشمن از ساعت چهار صبح یورش خود را آغاز کرده بود و هدف این حمله بنا به مدارکی که به دست آمده، این بوده است که بعد به اهواز سرازیر بشوند. تلفات دشمن بسیار سنگین بوده است. تا وقتی که من آنجا بودم، خودروهای بسیاری را دیدم که پر از جنازه سربازان عراقی بود و تازه می گفتند صحرا از جنازه پر است. اینطور که می گفتند شش یا هفت نفر را هم سالم به غنیمت گرفته بودند، حدود ۲۲ تانک و نفر بر را هم از بین برده بودند، حدود ده نفر هم اسیر زخمی گرفته بودند که علاوه بر اینها، دو اسیر سالم را پیش من آوردند، از نیروی مخصوص بودند، خودشان خواسته بودند که مرا ببینند. از آنها پرسیدم در مقام توصیه این جنگ به شما چه می گویند؟ صدام در مورد دلیل این که ما در جنگ هستید چه می گوید؟ گفتند به ما می گویند که ایران به عراق حمله کرده است و ما (عراقیها) در مقام دفاع برآمده ایم و باید آن قدر بجنگیم تا ایران آتش بس اعلام کند.

البته معلوم می شود که صدام آدم کذابی است و بسیار تأسف خوردم از این که جوانان را این طور می آورند و با تبلیغات دروغ بکشتن می دهند، برای مقاصدی که اینها می جنگند، هیچ اطلاعی از کم و کیف آن مقاصد ندارند.

وقتی به محل کارم رسیدم ساعت ۸ بود. از ۸ صبح تا ۸ شب ۱۲ ساعت در راه و در جبهه‌ها، روحیه‌ها بسیار عالی بود. اصلاً در مقام مقایسه با روزهای اولی که من به خوزستان آمدم، هیچ قابل مقایسه نیست. و این مثل یک اسب خوش جنسی است که وقتی برای سواری می آورند، بی تاب است که تاخت بردارد. نیروهای مسلح ما هم بی تاب حمله‌اند. امیدوارم این روحیه عالی و تجدید تجهیزات که سخت بدان مشغولیم، نتایج جنگ را که پیروزی است، زودتر به بار آورد. به اینجا که رسیدم روزنامه‌ها و گزارش‌ها را که از تهران آورده بودند، خواندم. نگاهی هم به روزنامه‌ها کردم و الآن هم ساعت نزدیک به نیمه شب است.

مطلبی که باز می خواهم تأکید بکنم، اینست که انسان در عین حال که لایق ترین و قوی ترین موجودات است، اگر باور به خود و اعتماد به خود را از دست بدهد، ضعیف ترین موجودات است و اگر این اعتماد به نفس در او القاء بشود، قوی ترین موجودات است و عمده تلاش من وقوف به این معنا و بازپس دادن اعتماد به نفس به کسانی است که ظرف دو سال کوشش مستمر به کار رفته است و به کار برده‌اند که این اعتماد به نفس را از آنها بگیرند.

من به لحاظ شیوه نادرست تبلیغات، جز این که از مردم استمداد کنم و از آن‌ها به جد بخواهم نه تنها اعتنا به تبلیغات نادرست نکنند، بلکه با حمایت قاطع همه جانبه این اعتماد به نفس را در نیروهای مسلح ما به وجود بیاورند، تا همه آنها مطمئن بشوند و مثل بسیاری که زحماتی کشیده‌اند و اجر زحمتشان را به صورت زندان دریافت کرده‌اند، چنین سرنوشتی پیدا نکنند. ما با توجه به وضعیت کشور، تحمل شکست را نداریم و باید پیروز بشویم. پیروزی هم به توانایی رزمی نیروهای مسلح ما بسته است و با توجه به محدودیت امکانات ما از لحاظ وسایل و ابزار و آلات جنگ، آن عامل تعیین کننده که ما می‌توانیم روی آن تکیه بکنیم، انسان و بسط و گسترش تواناییهای انسان است. ما باید تا می‌توانیم، روی این عامل عمل کنیم به طوری که توان رزمی ما از لحاظ روحیه و شجاعت و کاردانی و لیاقت و تخصص به حداکثر برسد و به این ترتیب کیفیت در جنگ نقش پیدا کند.

دوشنبه ۳ آذرماه ۱۳۵۹

امروز صبح به بازدید از پایگاه اصفهان رفتم. تا ساعت پنج آنجا بودم. حال خوب نبود سرما خورده بودم ولی امروز مقداری احساس کوفتگی می‌کنم. با این حال رفتم. این پایگاه بسیار بزرگ بود و بازدید از آن طول کشید و خستگی زیاد شد و با وجود سرما خوردگی، ضعف من بیشتر شد.

احساسات افراد پایگاه هم بسیار شورانگیز بود، و هر جا من می‌رفتم افراد هم می‌آمدند، اما قاعده این نیست و امیدوارم از این پس رعایت بکنند و نیابند. هم از لحاظ این که جنگ است و اجتماع متحرک صحیح نیست و هم از لحاظ رعایت نظم و انضباط، اما آن هیجان و گرمی همه حدود را می‌شکند. در تعمیرگاه دیدیم که مثل جاهای دیگر دستگاه‌ها راه افتاده است. دستگاههایی که آمریکاییها گذاشتند و رفتند، ایرانیها با هوش و پشتکار خودشان آنها را به کار انداخته‌اند. و این مسئله به قدری مهم است و به وجود آمدن روحیه ابتکار در یک جامعه آن قدر اهمیت دارد، که می‌خواهم بگویم رمز بقای یک ملت در همین است. اگر این روحیه ابتکار به وجود آید، در حقیقت ما به مرزی که بتوانیم سلطه فرهنگی غرب را برافکنیم و خود را از قید سلطه فرهنگی غرب آزاد کنیم، خود سازنده بشویم، اندیشه ما خلاق بشود، رسیده‌ایم.

سه شنبه ۴ آذرماه ۱۳۵۹

صبح از خواب برخاستم، سرماخوردگی هنوز همراهم بود، اما هوا هم آفتابی بود. آقای خامنه‌ای و فرمانده نیروی زمینی آمدند. چون فرمانده نیروی زمینی شب پیش هم خیلی از روحیه عالی سربازان در جبهه تعریف کرد، ملاحظه سرماخوردگی را نکردیم و به جبهه رفتیم. به نقاط تازه‌ای در بلندیها که نیروهای ما در آنجا مستقر شده‌اند رفتیم. این بازدید تا ساعت دو بعد از ظهر به طول انجامید. سنگر به سنگر با سربازان صحبت کردیم، روحیه شان بسیار خوب و عالی بود. به محل دیده بانها رفتیم و از آنجا استقرار دشمن را دیدیم، دشمن نیز مشغول تیراندازی با خمپاره و توپ به همان محلی بود که ما از آن بازدید کردیم. چون بالا و پایین رفتن از سربالاییها و در هوای آفتابی موجب عرق کردن زیاد شد، به خود نوید دادم که سرماخوردگی خوب می‌شود، و گرمی محیط و صمیمیت سربازان هم موجب فراموشی سرماخوردگی نیز شد. اما در مراجعت معلوم شد که نخیر، همین رفتن موجب تشدید سرماخوردگی شده است. به هر حال به قرص‌های مسکن پناه بردم و تمام بعدازظهر و شب را به کار مشغول شدیم. جلسه شورای نظامی هم بود. تا دیروقت شب کار بود و برای این که زبون مرض نشوم، قرص مسکن خوردم و این روز هم این طور گذشت.

چهارشنبه ۵ آذر ۱۳۵۹

امروز صبح به راه افتادیم و برای بازدید از جبهه آبادان و خرمشهر به ماهشهر رفتیم. سرماخوردگی هنوز بر جا بود، باز با همان قرص‌های مسکن راه افتادیم. این روز را به جبهه ماهشهر پرداختیم، از سپاه پاسداران، عملیات نامنظم و واحدهای توپخانه دیدن کردیم و مطابق معمول سنگر به سنگر رفتیم و یک به یک بازدید و گفتگو کردیم، هوا که تاریک شد تا دیروقت شب هم در گرفتن اطلاعات نظامی و بحث درباره کالاهای نظامی گذشت.

با وجودی که مرض بر جا بود، با همان قرص‌های مسکن راه افتادیم و به آبادان رفتیم، در آنجا از همه خطوط مقدم جبهه بازدید کردیم. «سرهنگ کهتری» را دیدیم و کار قهرمانی او گردان او را هم دیدیم. از بهمن شیر گذشتیم و پس از بازدید از سنگرها با موتور به جلوترین سنگر رفتیم. در آنجا با سربازان و افراد بسیج به گفتگو نشستیم. از آنجا به جبهه دیگری رفتیم که افراد کمیته‌های تهران بودند. با آنها در سنگر ناهار خوردیم و یکی از آنها گفت که آقا ببینید در اینجا یک سرباز نظامی هست؟ من به او گفتم که از مرز آذربایجان غربی تا خلیج فارس جبهه عمومی دشمن است. یک جا شما هستید، یک جا مردم عادی و بسیج، یک جا سربازان و یک جای دیگر سپاهیان انقلاب، شما ببینید عرض و طول جبهه آنان چه میزان است و شما چند نفرید؟ بقیه این جبهه گسترده را چه کسانی حفاظت می‌کنند؟ چرا اجازه می‌دهید این مطالب نادرست را به شما القاء کنند و در شما نسبت به هم سوء ظن به وجود بیاورند؟ این دور تا دور سنگر است. پس اینها که این سنگرها را اشغال کرده‌اند، چه کسانی هستند؟ معنای حفاظت از مرز و نگهداری جبهه همین است که به طور قاطعی و در هم عمل شود و هر نیرویی یک قسمت را بگیرد. اینجا شما هستید. یک جای دیگر سپاه است یک جای دیگر را برادران ارتشی شما هستند. همه سربازید شما هم سربازید و آنها هم سرباز هستند. همه به اسلام و میهن اسلامی تان خدمت می‌کنید و می‌خواهید این میهن را از تجاوز حفظ کنید و متجاوز را برانید. بعد از این که من این مطالب را برایشان گفتم، دیگران آمدند و گفتند که نه، این اشتباه است و این برادر ما حرف درستی نزده است ما می‌دانیم که برادران ارتشی ما هم فداکاری می‌کنند و درست است و صحیح است.

خوب، من در آنجا برای آنها توضیحی دادم و اینک برای شما خوانندگان نیز توضیح می‌دهم.

اگر فرماندهی می‌خواست دائماً به کار خود جلوه بدهد، باید همین حرفها را او می‌زد. زیادتر از اینها هم می‌زد که بله آقا من وارث یک وضع نابسامان هستم. خرابی‌ها چنین است. اوضاع چنان است. ضعفها فلان است و می‌شمرد و می‌شمرد تا بگوید من تقصیری ندارم و اگر این جور شد، تقصیری ندارم و اگر آن جور شد نیز تقصیری ندارم. اما اگر کسی اینها را نگفت، نه این که معنایش اینست که ضعفها رانمی‌شناسد، بلکه معنایش این است که می‌خواهد این ضعفها را از بین ببرد و تبدیل به قوت بکند. تکرار می‌کنم آنچه در جبهه آبادان باعث ضعف ما بود، نبودن وحدت فرماندهی و نظم و انضباط و به هم ریختگی در جنگ بود. امروز که بازدید می‌کردیم، می‌دیدم که نظمی در حال پیدایش است. یعنی هر نیرویی جبهه‌ای را نگهداری می‌کند و نقشی در جنگ منظم بر عهده دارد و معلوم است که چه می‌کند. بنابراین می‌ماند به اینکه ما با آن اخلاق، اخلاق مبتلایان به کیش شخصیت که برای جلوه گر ساختن کار خود، کار دیگری را خراب می‌کنند، مبارزه کنیم و بگوییم که هر کس کار خود را باید عرضه کند و جلوه بدهد و نگوید کار دیگری خراب است، این حسنی برای او نمی‌شود چرا که وظیفه اوست که برود دیگری را از راه راهنمایی و هدایت برانگیزد که کار خراب را به کار درست تبدیل کند. اگر ما ارتشی را که از رژیم سابق به جا مانده است، هم در رویه و هم در تفکر و هم فرهنگ و هم در کارایی منقلب بکنیم، این هنر ماست. وگرنه باقی گذاشتن آن ارتش به همان صورت و دلخوش کردن به کم و زیاد گفتن به او نه تنها دردی را دوا نمی‌کند، بلکه بر دردهای ما می‌افزاید و ضعفها را شدیدتر و خطر سقوط را قطعی‌تر می‌کند. امیدوارم که این توضیحات موجب بشود که عناصر سالم یعنی آنهایی که نمی‌خواهند تسلمی منطق و ایدئولوژی نفاق بشوند، اندر بیابند و مرا در آنچه می‌کنم و بر حق می‌شمارند یاری رسانند.

در آن سنگر یکی دیگر از افراد کمیته درباره سخنرانی من در میدان آزادی انتقاد کرد. که ما می‌خواهیم همه متحد باشند. گفتم در «نفاق در قرآن» کتابی که جلد اول آن منتشر شده است، در یک جا در صفحه ۲۸۷ درباره «معنای وحدت» این طور گفته‌ام: «وحدت این نیست که یک اقلیتی بخواهد به یک اکثریتی، از طریق «شاتناژ» حکومت کند، این اسمش تسلیم است نه وحدت. اگر بخواهی تسلیم نشوی باید حقیقت را آن طور که می‌بایی بگویی. وقتی این طور شد، طرف حساب دستش می‌آید...»

شما که در جبهه‌ها هستید چطور نمی‌دانید که بر من چه می‌گذرد؟ شما که از نبودن سرباز با این که می‌دانید سرباز در همه این جبهه‌ها هست، این طور فریاد می‌کنید، چطور فکر می‌کنید که من حق ندارم فریاد بکنم وقتی ده‌ها کم و کسری در کار من ایجاد می‌کنند؟! بعد بقیه گفتند که ما می‌دانیم شما فداکاری می‌کنید، و این طور خودتان را به خطر می‌اندازید و به جبهه‌ها می‌آید و آرزوی پیروزی شما را می‌کنیم. و همان برادر هم با دیگران در این معانی هم صدایی کرد.

از آنجا می‌آمدیم؛ دشمن مستقیم این سنگرها را می‌زد. یعنی با تانک و توپ، و ترکش‌های گلوله‌هایشان در اطراف ما به زمین می‌خورد. باری از آنجا آمدیم و به زیر پل خرمشهر رفتیم، سربازان روحیه خوب و قوی داشتند. اما از این که خبرنگاران و رادیو تلویزیون به سراغ آنها نمی‌رود، و آنها نمی‌توانند یک پیام برای خانواده خود بفرستند، شکایت و گله داشتند.

خبرنگار خبرگزاری پارس آنجا بود و از آنجا برای خانواده‌هایشان و برای مردم پیام گرفت. در آنجا دشمن در آن سوی رود دیده می‌شد و تیراندازی هم بود.

از آنجا به یک نقطه منطقه دیگر رفتیم و از توپخانه دیدن کردیم. در آنجا دیده بان گزارش تانکهایی را می‌داد که از مواضع خودشان

درآمده بودند و مختصاتی را می داد و می خواست که با توپخانه تیراندازی بشود و آنها را بزند. آنجا ماندیم و از تیراندازان و توپچی ها خواستیم که دقیق تیراندازی کنند و از دیده بان بپرسند که نتیجه چه شد؟ و نتیجه این شد که بنا به گزارش دیده بان آن تانکها را توپخانه زد. من هم تشویق شان کردم.

وقتی این کارآیی توپخانه را با روزهای اول جنگ حتی یک ماه پیش از این مقایسه کنیم، می فهمیم که تغییر روحیه یعنی چه و در انسان چه توانایی های شگرفی وجود دارد؟ و انسان از ضعف تا قوت و توان چگونه می تواند تغییر جهت بدهد؟ یکی از شکایت ها همواره این بود که دیده بان حضور ندارد و آنها هم که حضور دارند درست دیده بانی نمی کنند و امروز در همه جبهه ها همه به این می نازند که نمی گذارند دشمن سر از سوراخ خود بیرون بیاورد و تا دشمن از سنگر سر در می آورد یا تانکی را بیرون می آورد، آتش توپخانه به سوی او گشوده می شود. خودشان می گویند مثل روزهای اول که آنها با ما می کردند حالا ما با آنها می کنیم بلکه بهتر.

جنگ کار زشتی است و من که به این کار مشغولم در حقیقت به کاری مشغول هستم که از آن نفرت دارم و تو خواننده می توانی معنای تلاش شبانه روزی و کاری را که انسان از آن نفرت دارد بفهمی.

چه سرباز ایرانی و چه سرباز عراقی هر دو انسان هستند. و تلاش کردن برای کشتن، تلاشی در شأن و مرتبت انسانی نیست. اما وقتی راه بسته می شود و دشمن هر راهی را می بندد، جز راه جنگ چاره نیست مگر این که ما با قاطعیت به این کار بپردازیم و معنای قاطعیت بر پایه توحید هم همین است. جنگ برای خدا و جهاد یعنی این که با علم و اطلاع از زشتی کار در حد برداشتن مانع با قاطعیت بجنگیم.

این جنگ نه تنها بدون کینه انجام می گیرد، بلکه در عین تأسف و تأثر و مهرورزییدن برای قربانی انجام می گیرد، نه یک تلاش از راه مذاکرات مرسوم با نیروی تجاوزگر، بلکه از راه نشان دادن قاطعیت به متجاوز که سودی از تجاوز خود نخواهد جست. و به جز شکست سرنوشتی در انتظار او نیست.

آنها که ندای صلح می دهند، آنها که تلاش می کنند تا کسانی را که می جنگند بر سر میز مذاکره بیاورند و به جنگ خاتمه بدهند، اگر واقعاً در پی این بودند یا باشند (این را می گویم، چون، شاید ندانند؛ برای این که بدانند می گویم) و اگر بخواهند صلح واقعی برقرار شود، باید به قربانیان تجاوز که با قاطعیت می ایستند و مانع تجاوز تجاوزگر می شوند جایزه صلح بدهند.

تا وقتی فرهنگ انقیاد، قبول اطاعت و سروری از بین نرود و این از بین نمی رود مگر از راه ایستادگی قاطع در برابر تجاوزگر می شود جایزه صلح بدهند.

تا وقتی فرهنگ انقیاد، قبول اطاعت و سروری از بین نرود و این از بین نمی رود مگر از راه ایستادگی قاطع در برابر تجاوزگر صلح واقعی در جهان برقرار نمی شود. صلح واقعی آن روزی برقرار می شود که همه انسانها از فرهنگ سلطه آزاد بشوند. فرهنگی که گروهی اقلیت می خواهند خود را به یک اکثریتی تحمیل کنند، در بین آن اکثریتی که همراه پذیرش سلطه، حکم اقلیت متجاوز زورگو را می پذیرد، چه در سطح یک کشور و چه در سطح جهان، آنها که در برابر تجاوز می ایستند، آنها طالبان واقعی صلح هستند. این است که از نظر من حسین بن علی (ع) بزرگترین صلح طلب جهان بود و همین طور شیوه پدر و جدش. چرا؟ زیرا که در برابر تجاوز و زور و ستم با قاطعیت تمام ایستاد و اگر از این الگو پیروی بشود، تجاوزگر می فهمد که نمی تواند تجاوز کند، ناگزیر خوی تجاوز و سلطه گری را از سر بدر می کند و همه امکاناتی تخریبی که برای سلطه ایجاد می شود بی مصرف می گردند و صلح واقعی در جهان به وجود می آید.

من از آنها که خواهان صلح در این جهان هستند دعوت می کنم که به تجاوز عراق به ایران به دیده ساده ننگرند و آسان از آن نگذرند. این تجاوز را مطالعه کنند و درباره این تجاوز تحقیق کنند.

اگر به این نتیجه رسیدند که این تجاوز، یک توطئه بین المللی برای تحمیل یک رژیم دست نشانده به این ملت بوده است، که سلطه گران این جهان از راه این جنگ می خواستند ملت ما را به فرهنگ انقیاد و تابعیت باز بگردانند، و با استقرار یک رژیم ستمگر صلح واقعی داخلی، منطقهای و جهانی را به طور جدی و از اساس از بین ببرند، در این صورت باید به ملت ما به عنوان ملتی که با قاطعیت و وحدت بی نظیرش در برابر این تجاوز ایستاده است، و مانع از تحقق هدفهای این تجاوز شده است، جایزه صلح بدهند..... و قوت های هر کدام را شرح کردند و من در اواخر جلسه دیدم که سرم گیج می رود و دیگر توانایی نشستن ندارم.

آقای دکتر شیبانی مرا در اتاقی روی تخت خوابانید البته دستگاه «فشار خون سنج» هم آورد و گفت که فشار خون طبیعی است. روز بعد که فشار خون را در تهران سنجیدند معلوم شد که احتمالاً دستگاه «فشار خون سنج» او خوب کار نمی کند. با این حال تا ساعت ۱۲ شب آمدند و راجع به مسایل نظامی، کم و کسری ها و وضع گذشته که چگونه بوده است در این جبهه که ما ناتوان شده ایم صحبت شد. ضعف هایی که من نمی خواهم آن را تکرار کنم و در یک کلمه موافق شدیم در جایی که ۱۱ و به قول بعضی ۱۵ دسته در یک شهر مثل خرمشهر بجنگند، البته امید به کسب پیروزی خیال پرستی است. ولی امروز که بازدید می کردیم به نظرم رسید که وحدت فرماندهی تا حدود زیاد تأمین شده است و دیگر آن حالت هرج و مرج که در نخستین بازدید از خرمشهر دیده بودم در کار نبود. با این حال باید کوشش های بیشتری بشود تا انضباط و نظم و وحدت فرماندهی به نحو کامل برقرار گردد.

جمعه ۷ آذرماه ۱۳۵۹

صبح از آبادان به ماهشهر و از آنجا به اهواز آمدیم. تا ساعت یک بعد از ظهر در ستاد لشکر اهواز به مسایل نظامی منطقه پرداختیم و در مورد اجرا نشدن طرحی که قرار بود در یکی از این مناطق اجرا بشود سؤال کردیم. در جستجوی علت آن، کسانی را که باید آن طرح را اجرا می‌کردند، خواستیم و با آنها صحبت کردیم. ساعت یک یا نزدیک ۲ بود که به محل سپاه پاسداران رفتم و در آنجا درباره همان طرح چون طرح عملی را مسئولان سپاه تهیه کرده بودند صحبت شد و برای من تشریح کردند. دیدم که آن حالت گیجی و بیماری که شب پیش به من دست داده بود باز دست داده است. ناچار باید به دزفول می‌رفتم که رفتم و بعد هم به تهران باز می‌گشتیم.

جوانان احساسات خیلی گرم و صمیمانه‌ای از خود نشان دادند و عده‌ای هم می‌خواستند که من در اجتماعشان حاضر بشوم سؤالهایی داشتند، و می‌خواستند که سؤال و جواب بشود. اما حال من هیچ مقتضی نبود و وقتی سوار شدیم، دو نفر آمدند و یکی از آن‌ها می‌گفت اگر بخواهد پولی که بابت انتشار روزنامه داده است پس بگیرد چه باید بکند و دیگری به من می‌گفت که «شما این همه دهن کجی به امام نکنید» البته از این که ذهن این جوانان این طور مسموم شده است خیلی ناراحت شدم. با این حال به آنها گفتم که حالا وقت این حرفها نیست و اینجا هم محل جنگ است. با این حال همان حقی که شما دارید این حرف را به من بزنید من هم دارم به کسانی که فکر می‌کنم هر روز به من سوزن می‌زنند و بدتر از سوزن نیش و بیشتر از آن زهر در جانم می‌ریزند، به اندازه شما بگویم که این کار را نکنید. چرا شما از یاد می‌برید که اگر شما حق دارید به رئیس جمهور و فرمانده کل تان این حرف را بزنید، من هم حق دارم همین حرف را به کسانی که فکر می‌کنم همین کار را کرده‌اند بزنم. و اگر ما بخواهیم (البته این را حالا می‌گویم چون آن وقت اتومبیل ما راه افتاد) بگویم نداشته باشیم، اختلاف نداشته باشیم و یک گروهی هم هر چه می‌خواهند بگویند و بکنند و اگر دیگری خواست اقدامی بکند بگویند که «تو از خط خارج شده‌ای عرش به هم می‌خورد، زمین بالا رفت آسمان به زمین رسید.» من در کتاب «نفاق در قرآن» گفته‌ام وحدت این نیست که اقلیت باج خواهی بخواهد بر یک اکثریت قاطعی حاکم بشود. و آن اکثریت بپذیرد که وحدت برقرار بشود! وحدت این است که همان طوری که گفتم روحیه سلطه‌گری از بین برود و در جامعه اسلامی، همه خود را بنده خدا بدانند و برای خدا عمل کنند و نخواهند از حدود خود فراتر روند و بر یکدیگر سلطه بجوبند و قدرتها را همه در دست خود متمرکز کنند.

اگر به عناوین همین کتاب «نفاق در قرآن» توجه کنید و اگر این کتاب را که مجموعه سخنرانی‌های من در ماه رمضان ۱۳۵۸ در اجتماعات مردم است را بخوانید خواهید دید که من بیان قرآنی را در رابطه با مسایل و واقعیتهای روزمره‌ای که ایران دوران انقلاب با آنها روبرو بوده است، چگونه توضیح کرده‌ام و آنگاه متوجه خواهید شد که خطر کجاست و با آن خطر چگونه باید جنگید؟ در این کتاب که به صورت دو جلد کتاب آماده شده است و جلد اول آن چاپ شده، عوامل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی پیدایش نفاق را شرح و عوامل غلبه ضد انقلاب در انقلاب را توضیح داده و مشخصات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نفاق را نیز بیان داشته‌ام.

وقتی کسی از روی دقت، کتاب را که اینک به زبان بسیار ساده‌ای تنظیم شده است بخواند، می‌فهمد که درد ما چیست؟ شما مردم ببینید چه تبلیغات سویی در این نهادها خصوصاً در سپاه پاسداران انقلاب بر ضد رئیس جمهوری می‌شود! حتی کار را به اینجا رسانده‌اند که یک نماینده مجلس گفت که از یک سپاهی این سخن را شنیده است که «محل تندگویان را رئیس جمهور به عراقیها گفته و آن‌ها آمده‌اند و او را گرفته‌اند» تا این حد تبلیغات سوء؟! آیا این خدمت به اسلام است، خدمت به سپاه است؟! آنچه من کرده‌ام و می‌کنم در این جهت است که در نیروهای مسلح و خصوصاً سپاه پاسداران خلق و خوی سلطه‌گری تفوق‌طلبی و استبداد رأی و حاکمیت جویی به وجود نیاید. چرا که اگر این خلق و خو به وجود آمد، دیگر فاتحه انقلاب خوانده است.

اگر نیروهای مسلح این خلق و خو را پیدا بکنند، ما به همان وضعیت سابق که سازمانهای مسلح بر کشور حاکم بودند باز می‌گردیم و چون چنین است طبیعتاً آنها که می‌خواهند سپاه و هر نیروی مسلحی را مثل یک ابزار به کار ببرند، آسان تحمل نمی‌کنند و شب و روز به تبلیغ مسموم کننده مشغول می‌شوند، تا با بی اثر کردن رئیس جمهور و سخن و عمل او همان فرهنگ سلطه‌گری و تفوق‌طلبی را حاکم کنند تا آن‌ها که قدرت طلب و زورمدارانه، این نیروها را به ابزار کار خویش بدل بسازند.

همین مورد یکی از زمینه‌های مهم مبارزه اجتماعی ماست. در اینجا هم ما باید با قاطعیت بایستیم. از این تبلیغات سوء و اثر بخشی احتمالی آن نیز نرنجیم و عقب نرویم. بایستیم تا اسلام در کشور به اجرا درآید و قانون حاکم بگردد. من نمی‌خواهم در اینجا شدت تبلیغات سویی را که می‌کنند و گروه بازبهایی که به وجود آورده‌اند و از کوششی که این گروهها برای حاکم شدن بر نیروهای مسلح و بر کشور می‌کنند به تفصیل صحبت بکنم، این کار را در نوبتی دیگر خواهم کرد فقط می‌خواهم به آنها بگویم بیهوده گمان مبرید که من تسلیم این شانتاژها و بازیها می‌شوم و به حکم زورمداران گردن می‌نهم کسی که خویشتن خود را از این زورمداری آزاد ساخته است، از آزادی‌های مردم با تمام توان حمایت خواهد کرد و در برابر هر توطئه‌ای که در پی تمرکز قدرت باشد و بخواهد استبداد را با هر شکل آن تجدید بکند خواهد ایستاد، زیرا می‌داند که استبداد بدون وابستگی ممکن نیست و دیر یا زود، عذر می‌خواهم نه دیر، بلکه زود ما از استبداد به وابستگی خواهیم رسید. گرچه این حرف هم از واقعیت فاصله دارد چون ما وابستگی داریم و استبداد موجب می‌شود که نه تنها این وابستگی باقی بماند و از بین نرود بلکه تشدید نیز بگردد. ممکن نیست یک جامعه‌ای که در آن قدرت در یک جا متمرکز است، در موقعیت کشور ما و با وجود وابستگیهایی که داریم، به تابعیت قدرتهای بزرگ جهانی در نیاید.

این حرفی است که من چه پیش از انقلاب و چه بعد از انقلاب بارها و بارها گفته و تشریح کرده‌ام و از گفتن و تشریح آنها خسته نمی‌شوم و این را نیز می‌گویم که وقتی در عده‌ای این تبلیغات مؤثر واقع می‌شود، نشانه آن است که در آنها یا اخلاق سلطه جویی و زورمداری وجود دارد و دنبال توجیه‌اند تا قدرت طلبی خود را موجه سازند و یا اخلاق تابعیت و زورپذیری وجود دارد. یعنی اشخاصی هستند که به دنبال قدرت طلب‌ها می‌روند و به آنها می‌چسبند و آلت دست آنها می‌شوند و نسبت به مخالفان آنها کینه و بغضی بیشتر از خود آنها نشان می‌دهند تا ناتوانی و ضعف خودشان را بپوشانند.

انسان آزاد موحد، مستقل می‌شود؛ هر سخنی شنید دنبالش می‌رود و چون و چرا می‌کند، می‌پرسد که این حرف چرا زده شد، چگونه زده شد و برای چه هدفی زده شد و تا حقیقت را به دست نیآورد، آرام نمی‌گیرد و وقتی حقیقت را دانست می‌ایستد و در برابر آنها که از راه شایعه سازی و جوسازی می‌خواهند انقلاب را از بین ببرند و حاکمیت خود را جایگزین آن بسازند مقاومت می‌کند.

از هم اکنون به روشنی و وضوح می‌بینم که در روزها، بلکه هفته‌های آینده، جریان سازان و جوسازان برای تضعیف جبهه‌های ما، تضعیف ملت ما و زمینه سازی برای پیروزی دشمنان داخلی و خارجی انقلاب یک زمینه تازه‌ای به وجود خواهند آورد و این طور که از مقدمات امر بر می‌آید، این بار کوشش خواهند کرد که رئیس جمهور را مخالف روحانیت وانمود کنند و از هیچ حادثه سازی برای این کار رویگردان نخواهند شد. و همه کار خواهند کرد تا به مردم بیاوراند که این امر حقیقت است چنان که معاویه کوشید و به مردم شام بیاوراند که علی (ع) قاتل عثمان است، پیراهن عثمانی درست کرد و خود را خونخواه خلیفه جلوه داد و با علی (ع) جنگید. و همه سرنوشت تلخ ملت اسلام را پس از حاکمیت معاویه دیدند و تاریخ هم گواهی داد.

حالا روزها که خواهند آمد، معلوم خواهند کرد که آیا این پیش بینی من صحیح است یا خیر. اما وقتی علائم را به روش علمی ببینیم، ناگزیر تصدیق می‌کنیم که این پیش بینی راست از آب در خواهد آمد.

بعد از این بازدیدها به تهران آمدیم که وقتی شب به تهران رسیدیم، حالم بسیار بد بود، بنا بود به شورای دفاع بروم که از این کار ناتوان شدم و وقتی فشار خون مرا سنجیدند معلوم شد که حداقل ۶ و حداکثر ۸/۵ است.

شنبه ۸ آذرماه تا پنج شنبه ۱۳ آذرماه ۱۳۵۹

این چند روز را یک جا می‌آورم برای این که عملاً در رختخواب بودم. اگر چه از میزان فعالیت‌ها کم نشد، اما غیر از مواردی که مورد بحث قرار می‌دهم، بقیه امور جاری بود. یک مسئله مربوط به ارتش و جنگ روانی سیاسی در جلسات خصوصی مجلس و جلسات علنی آن بود، به من گفتند که نماینده اهواز در جلسه خصوصی این مطالب را گفته است:

- با این که سه هفته است امام گفته‌اند باید محاصره آبادان شکسته شود، ولی تاکنون این کار نشده است.

و به نقل از چمران و ظهیرنژاد گفته است:

- فرمایش امام بی‌جاست و این کار عملی نیست.

این که محاصره آبادان سه هفته است شکسته نشده است، به این معنی است که نیروهای آماده‌ای در آنجا بوده‌اند و توانایی شکست محاصره را هم داشته‌اند، اما دست روی دست گذاشته و تماشا می‌کنند. این حرف و آنچه را که از قول چمران نقل کرده است و من در دروغ بودنش ذره‌ای تردید ندارم و قطع دارم که چمران چنین سخنی را نمی‌گوید، تناقض آشکار دارد. برای این که بنا بر آن قول از نظر فرمانده نیروی زمینی این کار شدنی نیست، یعنی ما توانایی انجام این کار را نداریم. می‌ماند به این که ببینیم آیا در دینی که خدا انسان را به بیشتر از آنچه که در توانایی اوست مکلف نمی‌کند، اگر ما توانایی نداریم، چگونه می‌توانیم این تکلیف برداشتن محاصره را انجام بدهیم؟ ملاحظه می‌شود که این حرف‌ها یک هدف بیشتر را تعقیب نمی‌کند و آن اظهار ضدیت با رئیس جمهوری است بدون توجه به اینکه تأثیرات زیان بار این گونه شایعه سازیه‌ها و جنگ روانی به قیمت بسیار سنگینی برای کشور تمام می‌شود. سه ماه از جنگ می‌گذرد، دشمن سه ماه وقت صرف کرده تا آبادان را محاصره کرده است، با همه نیرو و تجهیزاتی که داشته و به کار گرفته است و به گمان این نماینده محترم، ما یک شبه بدون هیچ گونه آمادگی می‌توانیم این محاصره را بشکنیم. ولی ما کوشش بسیار کرده‌ایم و به تدریج این محاصره را عقب زده و به یک جا نیز شکسته‌ایم و آنچه از تجهیزات لازم بوده و هست فراهم آورده و می‌آوریم تا این محاصره را بشکنیم و شهر را نیز پس بگیریم.

باز از قول اوست که گفته است نیروهای ارتشی یک کیلومتری ما با دشمن فاصله دارند و پاسدارها در جبهه مشغول درگیری‌اند و ارتشیان می‌خکوب شده‌اند در حالی که از آذربایجان غربی تا خلیج فارس نیروهای ما گسترده‌اند. این گونه به سود پاسدارها نیست، اما روحیه ارتشیان که در غالب این جبهه‌های گسترده رو در روی دشمن‌اند و شب و روز شهید و زخمی می‌دهند را می‌شکند و معلوم است که چه بلایی بر سر ایران می‌آورد، که دنباله‌اش هم تشدید تضاد میان پاسدار و ارتشی است که آن نیز به زیان این جمهوری و این انقلاب است.

خوب چرا این دروغ‌ها را باید گفت، مسئله ایست که بعد از جنگ باید روشن بشود که چه کسانی پیش از جنگ عملاً و با همین جنگ‌های روانی و تبلیغاتی ارتش را تضعیف می‌کردند و در جریان جنگ هم با این گونه تبلیغات، هم چنان به تضعیف نیروهای مسلح ما مشغول

بوده‌اند، و اینها چرا این کار را کرده...

باز به نقل از جانشین سرهنگ فکوری در دزفول و به نقل از سرهنگ فکوری گفته‌اند آقای بنی صدر با اعزام نیروی هوایی برای سرکوبی مهاجمین به سوسنگرد مخالفت کرده است و این عمل باعث موفقیت نیروی دشمن در سوسنگرد شده است. من از سرهنگ فکوری پرسیدم معلوم شد این هم مثل بقیه حرفها کذب محض است. چطور یک کسی می‌تواند خود را مسلمان بداند و این همه دروغ بگوید؟ امری است که در این جمهوری هرگز مورد رسیدگی واقع نشده است. بلکه روزی مردم به تنگ بیایند و بخواهند که به این دروغگویی‌ها و اشاعه اکاذیب رسیدگی بشود.

دشمن در سوسنگرد شکست سخت خورد، ما دو هواپیما از دست دادیم و عکس این قضیه هم بود. با این که به لحاظ قوت ضد هوایی دشمن احتمال تلفات هوایی زیاد بود، من از خلبانان خواستم که فداکاری را به سر حد ایثار برسانند و دشمن را در این جبهه به هر قیمت بشکنند و حالا خلبانهایی که بر اساس این دستور و با احتمال سقوط زیاد هواپیما پریدند و این حرف را می‌خوانند، خود متوجه می‌شوند که چه کسانی این جبهه جنگ روانی را گشوده‌اند و چه مقاصد شومی دارند؟ و باید بیشتر فداکاری بکنند تا جبهه روانی که به سود دشمن گشوده شده است، از پشت چون خنجری ننشیند و نیروهای مسلح ما را ضعیف نگرداند.

حرفهای دیگری نیز همین نماینده و یک نماینده دیگر که جمله از همین قبیل اند، مثلاً «چطور وقتی از پیش معلوم بود که دشمن حمله خواهد کرد، خود را آماده نکرده‌اند» که چیزی جز همین جنگ روانی نمی‌توان بر آن اتلاق کرد، در جلسه علنی گفته‌اند، ظاهراً وقت این سؤال بعد از پایان جنگ است. آن وقت که می‌خواهیم وضعیتی درست کنیم که این گونه اتفاقات تکرار نشود. چون در وسط جنگ از لحاظ ما عیبی ندارد، همین الان بیاییم رسیدگی کنیم و مقصودها را معلوم بکنیم و ببینیم این دستگاهی که ما می‌خواهیم به نام اسلام درست بکنیم، اقلای یک بار و این بار با مقصران واقعی برخوردی از روی عدالت می‌کند یا خیر. اما قطع داریم که اگر این مسئله را ما حالا طرح بکنیم، باز فریاد و قشقرق به راه خواهند انداخت که این مسایل طرح شد و باعث شد که روحیه سربازها در جبهه ضعیف بشود. معلوم می‌شود که آقایان هر چه از این حرفها بگویند، ایجاد سوء ظن و شک بر پایه وهم و دروغ بکنند، روحیه‌ها را ضعیف نمی‌کند! اما اگر بخواهی بگویی که چطور شد با این که می‌دانستیم که دشمن حمله خواهد کرد، به جایی که به آمادگی نیروها بپردازیم، در از بین بردن فرماندهی نیروها و انواع تضعیفها کوشیدیم، تا معلوم کنیم که دلیل چیست. آن وقت روحیه‌ها تضعیف شده و اختلاف به وجود آمده است و هزار حرف و نقل دیگر... اینست که در این مقام اعلام می‌کنم به این جنگ روانی خاتمه بدهید و بگذارید نیروهای مسلح این جنگ سخت و مشکل را با موفقیت پیش ببرند و اگر نکرید، بعد نگویند که چرا نفرستاد، چرا نگفت و چرا توضیحی نداد. آن وقت ناگزیر می‌شوم مطالب را باز و بی پرده با افکار عمومی در میان بگذارم ولو بلغ و مابلغ.

نیروهای مسلح ما مثل هر نیروی مسلح دیگر با روحیه و اعتماد باید بجنگند. وقتی بر دوام در خراب کردن روحیه‌ها و ضعیف کردن روحیه آنها کوشش می‌شود، چگونه بجنگند؟ آیا این مطالب و عنوان کردن آنها برای این نیست که برای عده‌ای از دست رفتن خوزستان گوارتر از پیروزی بنی صدر است؟

من به اینها می‌گویم که از دست رفتن خوزستان از دست رفتن ایران است و در ایران از دست رفته، شماها هم از دست خواهید رفت. و بدانید که با این کارهایتان خوزستان از دست نخواهد رفت. فرزندان مسلح ما که در جبهه‌ها می‌جنگند برای خاطر شما نمی‌جنگند که این حرفهای کشنده موجب بشود دست از جنگ بکشند، سستی کنند و به دشمن مجال بدهند که خوزستان را از آنها بگیرد.

گفته بودند که نیروهای مسلح ما در خوزستان معطل می‌کنند و عمل نمی‌کنند برای این که در تهران قرار است کودتا بشود. بعد که تحقیق شد، معلوم شد خیر، یاسر عرفات مطلبی را عنوان کرده و آن را در ایران وارونه کرده‌اند. او گفته است نیروهای مسلح عراق می‌توانند اهواز را هم تصرف کنند و در جبهه‌های دیگر هم پیشروی کنند، اما این کار را نمی‌کنند، چون منتظرند فعل و انفعالاتی در تهران بشود. خود این حرف نشان می‌دهد که اولاً سخن ما درست بوده و حمله عراق جزئی از طرح وسیع و گسترده‌ای به دستگیری آمریکا بوده است، والا فعل و انفعالات در تهران یا حتی حمله نکردن نیروهای عراق در خوزستان دلیل موجهی نداشت. اما مطلب آن نیست، هیچ ارتشی که «توانا» باشد، ۵۰ روز در جبهه‌های خوزستان زیر گلوله‌های توپ و تانک و بمبهای هواپیما و راکتهای هلی کوپتر و موشکها تلفات سنگین تحمل نمی‌کند، به امید انجام کودتا در تهران. راست مطلب این است که ارتش عراق توانایی پیشرفت خود را در جبهه‌های خوزستان از دست داده است. این فعل و انفعالی که قرار است بشود، بلایی بوده است که باید بر سر فرماندهی کل قوا و رئیس جمهوری می‌آوردند، به گمان این که این بلا موجب بشود جبهه‌های ما در خوزستان از هم بپاشد و دشمن به راحتی خوزستان را تصرف بکند و زمینه از بین رفتن رژیم جمهوری اسلامی را فراهم بیاورد. به مناسبت صحبت‌هایی که آقای حسین خمینی در روزنامه کرده بود، دیشب یادداشتی برای او تهیه کردم و یک رشته سؤال هم من مطرح کردم و از همین جا هم شروع کردم و از او پرسیدم که اگر این توطئه بر ضد رئیس جمهوری نبوده که دولت عراق به انتظار آن نشسته است، چگونه متن امضاء شده برای بازپس گرفتن فرماندهی از رئیس جمهور را توجیه کنیم؟ چگونه صحبتی را که در جایی درباره عزل رئیس جمهوری انجام گرفته است، توجیه کنیم؟ و این که صحبت عاشورا را در همین زمینه‌ها انجام گرفت و همین شایعات و جنگ روانی که من هم اکنون راجع به آن صحبت کردم، و این نشر نامه رئیس جمهوری به امام که من به جد خواسته‌ام این مسئله تحقیق بشود معلوم بشود چه دست خیانتکاری این نامه را منتشر کرده است؟ چه هدفی از انتشار آن جز برانگیختن امام به ضد رئیس جمهوری داشته است؟ و بسیاری از این چراها که وقتی در این سئوالها دقت شود و بیاد بیاورید «نواری» را که چند ماه پیش منتشر شد،

می بینید که یک برنامه تدوین شده منظمی از روی قرار و قاعده برای نابودی این جمهوری به اجرا درآمده است و هدف اجرای این هم نیست که تمام موانع رژیم بعدی را خصوصاً روحانیت را از پیش پا بردارد. چه کسی در قم اعلامیه پخش می کند که ما به طرفداری از رئیس جمهوری، در مدرسه حجتیه بمب گذاشته ایم؟ چه مقصودی از پخش این اعلامیه هست؟ چه کسی شب در مشهد راه می افتد و شعار می دهد و آن را برای تظاهرات آن چنانی بهانه می کنند که به نظر همه یاد تظاهرات ایام شاه را در خاطره ها زنده می کند؟ که دشمن در فکر و اندیشه آنست که شکست نظامی خود را در خوزستان از طریق یک پیروزی با این گونه توطئه ها در تهران به دست بیاورد. در مورد این مسئله نباید ذره ای تردید کنیم. اگر در این جبهه هم به خواست خدا دشمن را شکست دادیم، باید امیدوار باشیم که نتیجه این جنگ منجر به سقوط رژیم صدام حسین خواهد شد و بسیاری پیامدهای دیگر در جهت آزادی مردم خاورمیانه از سلطه ابرقدرتها خواهد داشت. بنابراین این جنگ بزرگی است. جنگی نیست که قدرتهای این جهان نسبت به آن لاقید و تماشاگر باشند و هیچ کاری نکنند. با توجه به آنچه ما در خوزستان انجام دادیم و توانایی ما در رهبری نیروهای مسلح به سوی پیروزی، اهمیت و ابعاد این گونه توطئه ها بیشتر معلوم و آشکار می شود.

با توسل به فضل خدا و توجه او به حال مردم، و آگاهی و هشیاری عموم ملت و روحانیت بزرگ، امیدوارم این توطئه ها با شکست روبرو بشود و نیروهای مسلح ما با دلگرمی و استواری به جنگ پیروز خود ادامه بدهند.

مطلب دیگری که در این چند روز بدان پرداختم، مسئله قانونگذاری وسیله شورای عالی قضایی است. شورای عالی قضایی در متن مفصلی درباره چراغ روشن کردن، شایعه ساختن و نظایر اینها قانون وضع کرده و مجازاتهایی مقرر داشته است. نامه اولی به این شورا نوشتم که قانونگذاری در شأن مجلس است و در شأن شما نیست و اخبار کردم که این قانون را لغو کنند. مدتی گذشت و جوابی نیامد، نامه دومی نوشتم که این کار جرم است و مجدداً خواستم که این قانون را فوراً لغو کنند. آنها بدون اعتنا به این اخطار، دادگاههای غیرقانونی را تشکیل دادند و به اجرای همین قانون من درآوردی خودشان پرداختند. در جواب من هم نامه ای نوشته بودند که «این یک دستورالعمل است و این کار هم موافق قانون اساسی هست و یا نیست و ما حق داشتیم یا نداشتیم، با شورای نگهبان است و اصل ۱۱۳ که می گوید رئیس جمهوری مجری قانون اساسی است، مجری بودن به معنی دخالت در قوه قضاییه نیست و با این که نوشته اید، اخطار می کنم خاطره رژیم سابق را در خاطره ها زنده می کند.» گفتم برای این جواب یک جوابی تهیه کنند تا یک روزی اگر قرار شد در این کشور قانون حکومت کند، معلوم باشد که با قانون شکن چه باید کرد. به آنها خاطر نشان کردم که اولاً مجری قانون اساسی یعنی این که نه فقط رئیس جمهوری مجری قانون اساسی است، بلکه هماهنگ کننده سه قوه هم رئیس جمهوری است. شورای نگهبان جزئی از قوه مقننه است و قوانینی را که قوه مقننه می گذارند مورد رسیدگی قرار می دهد که آیا با احکام اسلام و قانون اساسی انطباق دارد یا ندارد. این که قوای دیگر چه می کنند، موافق قانون اساسی عمل می کنند یا نمی کنند، و مراقبت در حسن اجرای این قانون اساسی با رئیس جمهوری است. اگر رئیس جمهوری چنین نقشی ندارد، معلوم نیست که برای چه انتخاب می شود. ثانیاً آنچه را که شورای قضایی اعلام کرده است، دستورالعمل نیست. باید معلوم باشد که چه چیز شایعه است. چرا چراغ روشن کردن جرم است؟ اینها اموری است که قانونگذار تعیین می کند. تازه شورای دفاع باید راجع به این امور اگر لازم دید از مجلس تقاضای قانون بکند و مجازاتهایی را تقاضا کند و لایحه به مجلس ببرد و شورای قضایی طبق آن عمل کند. والا آیا شورای قضایی بیشتر از شورای دفاع باید نگران اثرات روشن و خاموش بودن چراغ باشد؟ در کجای دنیا چنین چیزی را کسی شنیده و قابل قبول است؟ پس وقتی بنا بر این است که شما چراغ روشن کردن را در هنگام جنگ جرم تلقی می کنید، این جرم تلقی کردن قانونگذار از طریق قانون است و این که برای این کار مجازات قائل می شوید، این اسمش دستورالعمل نیست، بلکه این یک تخلف آشکار از قانون اساسی است. به جای این که از تذکر این مطلب که به شما یادآور شده ام قانونگذاری نکنید خوشحال باشید، جواب می دهید که این امور به شورای نگهبان راجع است؟ کجای این امور به شورای نگهبان راجع است؟ و حال آن که این امور به فرزند مردم ایران که به این قانون اساسی رأی داده اند راجع است.

اما خوب است که خود آقایانی که عضو شورای عالی قضایی هستند می دانند که در یک محکمه باز پرس هم اخطار می کند، قانون کارش اخطار است و در تمام رژیم گذشته و رژیمهای گذشته تر از این رژیم، یک مورد هم نیست که رئیس دولتی الزام به قانون و دعوت به اجرای قانون اساسی بکند. ملت هر چه دید از سرباز زدن از اجرای قانون بوده است و حالا شکر خدا را که رئیس دولتی آمده که با اصرار می خواهد قانون اساسی اجرا بگردد و این را در این مقام می گویم که مردم نگاه کنند ببینند این قانون اساسی از ابتدا تا امروز چگونه اجرا شده است و اگر از ابتدای امر قرار بر نادیده گرفتن قانون اساسی باشد، معلوم است که وقتی تناسب قوا در داخل و خارج تغییر کند، چه بر سر این قانون اساسی خواهند آورد. اگر قرار باشد قوای مختلف بر اساس تناسب قوای گروهی یعنی قوای مجریه، مقننه و قضاییه هر یک از اینها متناسب با قوای خودشان و نه مرزهای قانون عمل بکنند، این درس بسیار بدی است و عواقب بسیار خطرناکی برای جمهوری به وجود می آورد. من امیدوارم این تذکرات کفایت کند و قانون محاکمی که بر خلاف قانون به وجود آمده از بین برود.

گفتم نامه دیگری در جواب آقایان نوشته بشود چون بنای من بر این نبود که این نامه منتشر بشود، به لحاظ این که جو را سنگین تر نکند. اما اگر ببینیم که رویه بر این است که قانون اساسی نادیده گرفته شود، این متون منتشر می شود و من از ایستادگی برای رعایت قانون اساسی باکی نخواهم داشت. نظیر این کار دستگاه قضایی، قانونی است که در مجلس راجع به رادیو تلویزیون گذرانده اند. در آنجا قوه مجریه را به رئیس جمهوری، نخست وزیر و هیئت وزیران تجزیه کرده اند. این کار را با قوه قضاییه نکرده اند، با قوه مقننه نکرده اند اما با قوه مجریه

کرده‌اند، چرا؟ خوب آنهایی که این کار را کرده‌اند ممکن است بگویند برای این که نگویند رئیس جمهور نادیده گرفته شد، ما یک رأی برای رئیس جمهور دادیم. اما واقع امر غیر از این است. از مجلس و شورای قضایی خیالشان راحت است، در مورد قوه مجریه می‌خواسته‌اند که رأی رئیس جمهوری به حساب نیاید! این قانون در دنیا بی نظیر است! در هیچ جای جهان قوه مجریه تجزیه نشده است وزیران و نخست وزیر طبق قانون اساسی، یک هیئت مشترک هستند و رئیس جمهوری هم رئیس قوه مجریه است. چرا در مورد شورای عالی قضایی این کار را نکرده‌اند که بگویند دادستان کل یک رأی، رئیس دیوانعالی کشور هم یک رأی و بقیه هم یک رأی؟ و چرا در مورد مجلس این کار را نکرده‌اند؟ چه کسی از مردم عالم و عامی این مطالب را نمی‌فهمد؟ به نظر من این کارها جز تضعیف جمهوری اسلامی و بی‌اعتباری یکدیگر نتیجه‌ای به بار نمی‌آورد. مردم نیز هستند و قضاوت می‌کنند و خود این وضع به معنی این است که این دولت در واقع مصوب رئیس جمهوری نیست. چون که اگر مصوب بود، ترسی از اختلاف در قوه مجریه و ضرورت این که کاری نکنند که رأی رئیس جمهوری در اقلیت واقع بشود، وجود نمی‌داشت. خود این یک اقراری است به خارج شدن از حدود قانون اساسی. علاوه بر این که این قانون با اصل ۱۷۵ قانون اساسی که رئیس جمهور بر این سه قوه باید نظارت بکند مغایر است، با اصل ۱۳۳ هم مغایر است. و اگر قرار باشد که ملاحظات دیگر در کار بیاید و قانون اساسی به طور مستمر نادیده گرفته بشود، ظاهراً بیشتر به زیان کسانی است که این کارها را به نفع خود می‌بینند و بیشتر از همه به زیان دین و کشور و موجودیت جمهوری اسلامی است. این را از راه تذکر گفتم و از هم اکنون می‌گویم، در صورتی که این قانون به طریق صحیح اصلاح نشود، من از رأی خودم، حق رأی که به من داده‌اند صرف‌نظر می‌کنم. بهتر که این رادیو تلویزیون که تا به حال هم در انحصار بوده از این پس هم در انحصار آقایان باقی بماند.

مسئله دیگری هم که در این هفته طرح بود، مسئله روحانیت و رئیس جمهوری بود که با من هم زیاد مطرح شد. باید بگویم که روحانیت یک مفهومی است که بیانگر مصادیق یا مفاهیمی است و اگر قرار باشد که هر کس منهای ضوابط، خود را مشخص روحانیت قلمداد کند و مخالفت با خود را مخالفت با کل تلقی کند، با کمال تأسف بزرگترین ضربه را به اعتبار روحانیت وارد آورده است، حساب افراد از حساب روحانیت جداست، این افراد باید بر اساس عملکردهای خودشان مورد قضاوت قرار بگیرند، اگر روحانی کسی است که دانای به علم و دین و عامل به احکام دین و مروج این احکام است، و مجری احکام است، بنابراین چنین آدمی هیچ وقت مورد مخالفت هیچ آدم دین داری قرار نمی‌گیرد و همیشه هم مورد احترام واقع می‌شود و همه بحث هم در این است.

پس ما باید ببینیم که آیا وقتی با کردارها و گفتارها مخالفت می‌شود این مخالفت با گفتار و کردار صحیح است یا خیر؟ این که چون ما بگوییم چرا در زندان این گونه رفتار بد با مردم می‌شود، عده‌ای راه بیفتند که این مخالفت با روحانیت است! این به زیان من نیست بلکه به زیان روحانیت است، چطور ممکن است کسی چون من که بیست سال در دفاع از روحانیت قلم و قدم خود را به خدمت گرفته‌ام، و در ضرورت همگانی روحانی و روشنفکر برای ایجاد یک کشور مستقل و آزاد، کشوری که در آن دین حاکم بشود و انسان از راه دین آزادی واقعی را به دست بیاورد، سعی و کوشش فراوان کرده‌ام، حالا در تبلیغات عده‌ای که از ابتدا برنامه شان این بوده و «نوار تعزیه گردان» هایشان هم افشا شد و همه از آن اطلاع دارند، مخالف روحانی شده باشم؟ چرا که گفته‌ام زندان‌های گوناگون نباید باشد! خوب ممکن بود به جای این طور برخورد با صحبت عاشورا بیایند و بگویند «بله این زندان‌ها هست و قوه ما هم بی نهایت نیست حالا که معلوم شد حساسیت افکار عمومی وجود دارد، ما می‌رویم و اینها را تعطیل می‌کنیم» و به جای همه این حرف و نقل‌ها محیط ما سالم شده بود، وحدت و یگانگی شده بود و این همه تبلیغات هم ادامه پیدا نمی‌کرد، به هر حال چون قضیه از سخنرانی‌های مشهد بالا گرفت، من خواستم که نوارهای دو سخنرانی را بیاورند تا خودم گوش بدهم و هر دو نوار موجود است، این رادیو که این همه تبلیغات بر ضد این دو سخنرانی کرده است، آیا بهتر نبود به عنوان رادیو تلویزیون دولت اسلامی بر پایه مجهول تبلیغات ضد نکند و حساسیت به وجود نیورد؟ آیا بهتر نبود این دو سخنرانی را عیناً به اطلاع مردم برساند تا مردم خودشان ببینند که آیا در این سخنرانیها به روحانیت مبارز توهینی شده است یا خیر؟ آیا کسی به شعار دادن تشویق شده است یا خیر؟ حالا هم به عنوان رئیس جمهور از اینها می‌خواهم که این کار را نکنند و مردم خودشان قضاوت بکنند که آیا این داستان‌سازیها صحیح بوده است یا خیر؟

من گفتم تحقیق کردند و معلوم شد که سه مقام دولتی هم که در محل هستند و یکی از آن‌ها به طوری که در گزارش روز جمعه خواهم گفت، به نزد من آمد، گفتند که آن جریان به طور کلی ساختگی بود و ربطی هم به سخنرانیها نداشت. گزارشهایی هم به وزارت کشور فرستاده شده است و حالا من از وزیر کشور می‌خواهم آن گزارش‌ها را که به شهربانی و وزارت کشور آمده است برای اطلاع افکار عمومی عیناً منتشر کند تا مردم بدانند چه دستهای خیانتکاری در کار است، تا به اساس این جمهوری ضربه بزند و چگونه می‌خواهد به دست خود، ریشه این جمهوری را بزند.

در همین تحقیق معلوم شد که دو مقام دولتی در این کار دست داشته‌اند و آنها بوده‌اند که این تظاهرات قلابی و ساختگی بعد از سخنرانیها را به وجود آورده‌اند و موافق و مخالف هم خودشان بوده‌اند، البته متخصصین خوبی هم در این زمینه داریم، توده ایها، درباریه‌های سابق که در دوره مصدق هم همین بازیه‌ها را می‌کردند، موافق و مخالف از خودشان درست می‌کردند و جریان سازی و جوسازی می‌کردند، این هم از مسایلی است که تحقیق در آن و انتشار نتیجه تحقیق نهایت ضرورت را دارد، باید محکم ایستاد که این تحقیق انجام بگیرد، هر چند من یقین دارم که این ایستادگی به این زودی به نتیجه نخواهد رسید و شاید هیچ وقت هم به نتیجه نرسد، چون اگر از روز اول هر مسئله‌ای رسیدگی و تحقیق شده و به نتیجه می‌رسید، کار ما به اینجا نمی‌کشید، بسیاری از مسایل و مشکلاتی که کشور با آن دست به گریبان است،

به وجود نمی‌آید. حالا هم این رسیدگی نخواهد شد با اینحال باید ایستادگی کرد تا این رسیدگی به عمل بیاید.

از دیگر مسائلی که در این چند روز با وجود بیماری با آن روبه‌رو بودم، یکی مسئله فرار مغزها بود که هر روز می‌گیرند و به جای این که به کشور ما بیایند از کشور ما می‌روند. یک بیان آسان و ساده این است که بگوییم اینها می‌روند و همان بهتر که بروند؛ اما ما مسئولیم. آیا معنای صدور انقلاب غیر از این نیست که ما دیگران را به اسلام دعوت کنیم و آنها اسلام را بپذیرند؟ و آیا کشوری که این مغزها از آن بیرون می‌روند و قطعاً بر ضد اسلام و حکومت ما هم تبلیغ خواهند کرد، در چنین وضعی آیا می‌توانیم انقلابمان را صادر کنیم؟ آیا این تناقض‌گویی نیست؟ نقض غرض نیست؟ مردم دنیا به ما نخواهند گفت شما قبیل از این که دیگران را به دین خود درآوردید، بهتر است درس خوانده‌های خود را به دین خود درآوردید و به آنها بقبولانید که اسلام برای زندگی، راه بهتری است و بهترین راههاست؟ وقتی مغزهای کشوری در سراسر دنیا بر ضد این جمهوری تبلیغ کنند، چگونه می‌توان این جمهوری و این انقلاب را صادر کرد؟ پس آنهایی که این حرفها را می‌زنند خیراندیش نیستند، می‌خواهند حقایق را به ما وارونه جلوه دهند. ما باید که بتوانیم روشهای واقعاً اسلامی بر اساس معنویت اسلام پیشی بگیریم و برای علم در جمهوری اسلامی جا و منزلت تعیین کنیم، تا نه تنها مغزهای ما فرار نکنند، بلکه آنها که رفته‌اند نیز به کشور بازگردند. ارقامی که به من داده‌اند، آدمی را سخت به تأمل و تفکر وامی‌دارد. ما با این مشکلات کشور وقتی که استعدادها و تخصصهای لازم را برای حل مشکلات در دست نداریم، چه خواهیم کرد؟ گفتند کشور کانادا و اخیراً استرالیا بیش از هر جای دیگر مغزهای ما را جذب می‌کنند. اگر قرار است جمهوری برجا بماند و کشور برجا بماند، باید ما مسائلی جامعه را حل کنیم. مسائلی جامعه را چگونه می‌توانیم حل کنیم وقتی مغزها می‌گیرند؟

چند نوبت از ابتدای انقلاب تا به امروز من در این باره هشدار داده‌ام، بسیار کوشیده‌ام که این مشکل را حل کنم و یک جوی در جامعه به وجود بیاید که این مشکل حل بشود. یکی از اموری که باید از بین برود تا این مشکل حل بشود، این است که واقعاً فرقی میان مکتبی واقعی و فرصت طلبان مکتبی نما، قائل شویم. برای مکتبی ضابطه تعیین بشود که در نتیجه جامعه ما جامعه‌ای بشود و ایران کشوری بشود که انسانهای مکتبی در همان حدی مسئولیت بپذیرند که دانش آن را دارند. وقتی چنین شد، مغزها به اسلام متمایل می‌شوند و استعدادها به کشور حذب می‌شوند. این را به مناسبت بگویم که گفتند نماینده‌های ما را در رادیو تلویزیون در مقام تخطئه بحث آزاد راه انداخته‌اند و یا در روزنامه (حالا درست یادم نیست) که یک کسی آدم کشته و رفته‌اند او را بگیرند، گفته باید بحث آزاد بکنیم! این جور تخطئه کردنها را برای این آوردم که مشخص کنم چه عواملی موجب فرار مغزها می‌شوند. بحث آزاد میان دو جریان و دو اندیشه، دو فکر، دو راه حل است. «بحث آزاد» را این جور سبک کردن و دست انداختن خود نشان می‌دهد برای بعضی اشخاص ترس از فکر، مثل ترس جن از بسم الله است. چه مشابهتی است میان برخورد آرا و عقاید درباره مسائلی معین و این که کسی جنایتی کرده است و او را می‌خواهند بگیرند؟ آیا باید او را بگیرند و یا با او بحث آزاد کنند؟ این که این قدر در دنیا و در طول تاریخ برای درست اجرا شدن محاکمات فکر شده است، برای همین است که از طریق انجام یک رشته مباحثه حقیقت امر کشف شود، و معلوم شود چرا این جنایت انجام گرفت. چون جنایت تنها مربوط به فرد نیست، مربوط به جامعه و بشریت است و اگر اینها از راه مباحثات دادگاه بر عموم معلوم نشود، از کجا بدانند چگونه اسبابی فراهم شد تا قتل انجام گرفت؟ اگر قاتلی خواهان بحث آزاد شد، این در حقیقت قدم بزرگی که خود او در جهت سلامت جامعه برداشته است. اگر شمای که این نماینده‌ها را تنظیم می‌کنید، فکر اسلامی داشتید می‌دانستید که باید فوراً این دعوت را مغتنم بشمارید، او را بیاورید و در یک بحث آزاد شرکت دهید که چرا این جنایت را کردی و ضمن این سؤال و جوابها و مباحثات بسیاری از قتلهایی که بر اساس انگیزه‌هایی که آن قاتل را به آن کار برانگیخته از بین می‌رفت و آنهایی که این انگیزه‌ها را داشتند که اینکار را بکنند، دیگر گرد این امور نمی‌گشتند. اینها کاش کمی درباره تاریخ قضاوت‌های امام علی بن ابی طالب (ع) می‌خواندند. شگفت است که من اولین بار در کتابی که به زبان فرانسوی منتشر شد، در حدود چهار سال پیش و در آنجا چند نمونه از قضاوت‌های علی (ع) را به عنوان بهترین قضاوت‌های تاریخ آورده بود. وقتی انسان این نمونه‌ها را می‌خواند و این گونه نماینده‌ها را در این عصر می‌بیند که می‌نویسند تا خواننده بخواند و یا بازی می‌کند تا مردم ببینند و بشنوند، از خود می‌پرسد، اینها پیروان همان آدمند؟ و آیا بعد از چهارده قرن به راه او می‌روند؟ به جای تکامل، این همه سقوط؟ به جای رفتن در آن خط، این همه تضاد با آن خط؟! قرآن هم از مورد «قضاوت» داود هست که خدا او را سرزنش می‌کند که چرا قبل از پرس و جو حکم کردی؟ حالا این روشهای استالینیستی از قلم همان استالینیستهای نقاب زده دارد در روزنامه‌ها و رادیو تلویزیون نقش پیدا می‌کند تا به قضاوت اسلامی رنگ بدهد، که موافق استقرار از این نوع استبداد بشوند این است که آن خطری که من مایلم پرهیز بشود و با صمیمیت تمام نسبت به آن هشدار می‌دهم. یک وقت به خود خواهیم آمد که هیچ چیز در اختیار ما نیست، آن وقت دست روی دست زدن و لب پشیمانی به دندان گزیدن سودی نخواهد داشت. آنها که باید ما را به جایی که باید راهبری کرده‌اند. به هر حال این گونه تراوشات قلمی و فکری، زمینه‌ای در افکار عمومی در جو سیاسی ایران به وجود می‌آورد که خود از اسباب مهم فرار مغزها است. در جامعه‌ای که دستگاه تبلیغاتی آن مباحثه دو فکر را با رفتار نسبت به یک جانی یکسان می‌کند و تخطئه می‌نماید، چگونه مغزها دوام بیاورند و نگرینند؟ در هر حال می‌گویند اینها را نگوئیم که اگر نگوئیم مشکل از بین می‌رود و یا برعکس. مثل «بیماری» است که می‌گویند مرض را به او نگوئید یا خود هم نمی‌خواهند بدانند که مرض او چیست. آنقدر در شناخت مرض و بیان واقعیت مسامحه می‌شود و تأخیر که دیگر وقتی می‌خواهند بگویند، کار از کار گذشته و مریض مرده است. کمی باید به این فکرها باشیم، این مغزهایی که از ایران می‌روند یا هرگز به ایران باز نمی‌گردند، که خود یک زیان بزرگ است و اگر بازگردند، قطعاً شرایط شان را چنان خواهند کرد که «نه از تاک نشان ماند و نه از تاکشان» پس تا زود است بجنبیم دست به

کار بشویم و واقعاً شرایط اسلامی برای زندگی به وجود بیاوریم. دست از این جوسازیها برداریم و بگذاریم مسایل جامعه در یک محیط آزاد مورد بحث و گفتگو قرار بگیرد. راه حلها پیدا بشوند، احساس آسایش در جامعه به وجود بیاید و این همه تشدید و تشنگی از بین برود. اینها هم که اخیراً نقاط مثبت برای لیبرالیزم قائل شده‌اند - حالا نقاط منفی آن را صرف نظر می‌کنیم - فعلاً آنها را گرامی بداریم. به گمان من که همیشه هم بر این گمان بودم، وقتی دیدم در این هفته روزنامه‌ها و رادیو تلویزیون تمام حمله‌شان را متوجه من کرده‌اند، شکسته دل نشدم، به عکس گفتم خدا را سپاس که ایستادگی من در روز عاشورا برای آزادی مطبوعات این نتیجه را داشت و حالا ممکن است در میان دهها صدا و قلم که در انحصار است و بر ضد می‌نویسند، اقلأ یکی دو صدا هم بتوانند حق را بنویسند و این موجب بشود که مغزها بفهمند و کمی امید پیدا کنند و در کشورشان خدمت کنند. اما این مقدمات که گفتم مرا به ناچار به آخرین مسئله و موضوعی که در این هفته موضوع کار من بود، می‌رساند.

اوضاع اقتصادی ایران

یکی از آنها موضوع وضع اقتصادی و گرانی و عوارض آنست. بدیهی است که اشتغال به جنگ وقت برای کار دیگر نمی‌گذارد و در این مدت با اینکه من همواره راجع به اقتصاد هشدار داده‌ام، در صحبت چند روز پیش هم گفتم، در تهران که آدمم باز این مسئله مورد بحث و گفتگو قرار گرفت، همان طور که گفتم، گزارشی از وضع اقتصاد کشور تهیه شده بود که من آن را خواندم. درباره وضع اقتصادی، بیست مشخصه در این گزارش هست که من آنها را یک به یک و فهرست وار ذکر می‌کنم و بار دیگر هشدار می‌دهم که باید تلاش ما بسیار بشود و این تلاش شدنی نیست مگر با قبول ضرورت اداره صحیح واحدهای اقتصادی و مدیریت صحیح آنها و قبول دانش و تخصص برای اداره آنها. این مشخصات و علایم اقتصاد در کل اقتصاد ایران بدین قرارند:

۱- کاهش قابل ملاحظه رشد اقتصادی نسبت به سال قبل و کاهش ارزش افزوده به علت عدم سرمایه‌گذاریهای جدید. یعنی اقتصاد ما به جای این که رشد بکند، پس رفته است. به جای این که تولیدش اضافه بشود از تولید اقتصاد ما کم شده است.

۲- افزایش قابل ملاحظه بی‌کاری، در بخشهای تولیدی و نیز در خدمات، مشخص است که بی‌کاری زیادتر شده است.

۳- تورم واضح در شاخص کالاها و خدمات مصرفی و پیش‌بینی تشدید آن در آینده، گرانی قیمت‌ها زیاد شده است، در تهران که بودم به دفعات به من می‌گفتند و حتی کارگری نامه نوشته بود که آخر ما چطور می‌توانیم این زندگی را تحمل کنیم وقتی عدس کیلویی ۲۰ تومان است؟

۴- خروج سریع سپرده‌ها از سیستم بانکی به دلیل بی‌اعتمادی و عوارض جنگ و اظهار نظرهای گوناگون. در اینجا باید بگویم که در همه جای دنیا یکی از کارهایی که می‌کنند تا نظام بانکی تقویت شده و محکم بشود و مردم به آن اعتماد پیدا کنند، ادغام بانکها است. در این هفته برای علت بی‌پولی و بی‌اعتمادی مردم به بانکها، آقای نخست‌وزیر گفته است که یکی از عوامل آن ادغام بانکها بوده است، چون ایشان اقتصاد نمی‌دانند، این را هم نمی‌دانند که بانکها به هنگام ادغام چه وضعی داشتند. صحبت در این بود که این بانکها نزدیک به تمامشان ورشکسته بودند، صحبت در این بود که اعلام ورشکستگی بشود و برچیده شوند و یا از طریق ادغام بر اساس وظایف جدید و فعالیتهای متناسب بدون اینکه تزلزلی در اعتماد عمومی به وجود آید از وضعیت سختی که بانکها در آن بودند، نجات داده شوند و مدتها بین اهل نظر در این باره بحث جریان داشت و بالاخره قرار بر این شد که اعلام ورشکستگی نشود، بلکه از طریق ادغام و تقویت بانکها در فعالیتهای صحیح، داشتند. صحبت در این بود که این بانکها نزدیک به تمامشان ورشکسته بودند، صحبت در این بود که اعلام ورشکستگی بشود و برچیده شوند و یا از طریق ادغام بر اساس وظایف جدید و فعالیتهای متناسب بدون این که تزلزلی موقعیت بانکها بهتر بشود و نفعها، ضررها را بپوشاند بلکه بانکها بتوانند در نظام جدیدی از طریق تولید عمل بکنند که هم به سوی اسلامی کردن اقتصاد برویم و هم ضعف شدید نظام بانکی را از بین ببریم. در جاهای دیگر دنیا البته ادغام صورت می‌گیرد اما همیشه برای این است که بانک اعتبار بیشتری به دست بیاورد. عکس این جریان در هیچ اقتصادی دیده نشده است حالا مشاوران ایشان چه کسانی بوده‌اند و بر چه اساسی این اظهار نظر را کرده‌اند، امیدوارم بعضی از گردانندگان بازار نباشند زیرا که این بانکها در واحدهای کوچک، ابزار دست آنها بود و حالا با ملی شدن و ادغام، از دست آنها بیرون رفته است. به هر حال ما وقتی در وضعیت اقتصادی که داریم دقت کنیم می‌بینیم که «پول سپرده را از بانک بیرون بردن» به تعداد بانک مربوط نیست که ۳۶ تا باشد یا ۸ تا باشد، بلکه به جوی مربوط می‌شود که در آن جو مردم ترجیح می‌دهند پولشان نزد بانک نباشد و دست خودشان باشد.

این جو چگونه جوی بوده و چه وقت به وجود آمده و چه اظهار نظرهایی در ایجاد آن جو مؤثر بوده است، اینهاست که وقتی مشخص شد و در کنار هم قرار دادیم، معلوم می‌شود که چرا مردم سپرده‌های خود را از بانکها بیرون می‌آورند. اما چون مردم ما جمهوری را دوست دارند و اسلام را دوست دارند، کشورشان را دوست دارند، باید اعتماد پیدا کنند و پولهایشان را به بانکها بازگردانند. به هر حال دقیق که بشویم

می بینیم که اغلب به اظهار نظرهای ناآگاهانه و بعضی مغرضان و کسانی که می خواهند جبهه جنگ روانی - سیاسی به وجود بیاورند تا ما را در برابر تجاوز خارجی تضعیف بکنند، مربوط می شود و اگر این حقایق را باز جور دیگر به مردم بگوییم متأسفانه جو بی اعتمادی را روز به روز زیاده تر می کنیم و هیچ سودی نمی بریم جز زیان و تسریع انحطاط اقتصادی کشور.

۵- رکود واردات لازم اعم از کالاهای ضروری و مواد اولیه به علت محاصره اقتصادی و شرایط جنگ که از نظر من باید به اینها افزود، به علت ناکارآمدی متصدیان این وزارتخانه که البته ممکن است بگویند شما با وزیر موافقت نکردید و اگر موافقت می شد این مسئله به وجود نمی آمد. حال آن که اولاً این تصدی در آنجا وجود دارد منتها ضابطه است که مهم است، ما قانون اساسی داریم و یک قانون هم در شورای انقلاب در باره ملی کردن بازرگانی خارجی تصویب کردیم و برای اجرای آن هم قانون اساسی گذرانیدیم که آن را دارند از بین می برند و در نتیجه دید حاکم بر رهبری اقتصاد است که این وضع را به وجود آورده و دقیقاً به همین دلیل است که من نمی توانم با هر کسی به عنوان وزیر این وزارتخانه موافقت کنم، به امید این که ایستادگی من موجب شود این وزارتخانه اسباب دست این گروه و آن جمع و آن حزب و... واقع نشود و وزیر بداند که مسئول اقتصاد کشور است و به اقتصاد خدمت کند و ممکن هم هست، پس می بینید که در گذشته با وجود این که ما محاصر اقتصادی داشتیم، کشور هیچ وقت از کمبود دچار رنج نشد، حالا ممکن است بگویید الآن اگر کمبود هست، لابد در گذشته به اندازه کافی وارد کرده ایم، خیر اولاً روغن نباتی و این جور چیزها را دولت باید به وظیفه اش عمل می کرد و این چیزها را زود از گمرک خارج می کرد تا در گمرک از بین نمی رفت و بسیار کالاهای دیگر، ثانیاً مسئله وجود در انبار یک چیز است و احتمال این که بعد جای این موجودی در صورت مصرف پر شود، یک چیز دیگری است، اگر این احتمال دومی وجود داشت، ناچار قیمتها بالا خواهند رفت، پس ناگزیر باید وضعیتی پیش آید که مقصرش کسانی هستند که به این مسئله واضح اقتصادی توجه نکردند.

۶- از بین رفتن اعتبار خارجی، سیستم نظام بانکی به علت مسایل سیاسی و روابط بین المللی و مشخص نبودن وضع ارزی در آینده، البته رئیس بانک مرکزی این امور را به دفعات کتباً و شفاهاً هشدار داده است که بانک برای همین واردات باید در خارج اعتبار داشته باشد و نظام بانکی ما از جهت موجودی ارزی و غیره باید معتبر باشد، تا بتواند کار واردات را تسهیل بکند ولی گوش شنوا کم است.

۷- کاهش ذخایر ارزی آزاد به علت عدم صدور نفت و ادامه این وضع در هفته های آینده.

۸- مسایل متعدد در بخش کشاورزی به دلیل ابهامات و تناقضات و عدم حکومت قانون.

۹- مسایل بخش صنعتی خاصه بعلت کمبود مواد اولیه و دیگر مواردی که از جزئیات آن آگاهید (که خطاب به من نوشته شده است).

۱۰- رکود نسبی و گاه مطلق برخی از فعالیتهای بخش خدمات.

۱۱- رکود بخش ساختمان به دلیل ابهامات حقوقی و کمبود برخی از مصالح خاصه سیمان.

۱۲- نبودن برنامه مشخص برای توسعه اقتصادی کشور.

۱۳- رکود عمومی فعالیتهای اقتصادی و عدم گردش پول.

۱۴- کمبود بعضی از کالاهای اساسی از جمله گندم و گوشت.

۱۵- نبودن تأمین قضایی در فعالیتهای اقتصادی برای اشخاص حقیقی و حقوقی و شکل نگرفتن بخش تعاونی.

۱۶- ضعف مدیریت و از بین رفتن قدرت لازم و مناسب مدیریت.

۱۷- تعدد وافر تناقضات و اعمال سلیقه های شخصی در اکثر زمینه ها.

۱۸- عدم اجرای قوانین و نداشتن ضامن اجرا برای قوانین و تبدیل آن به زمینه های متعدد قدرت.

۱۹- کم نشدن توقع برخی از گروههای شهری و حرص در مصرف، خاصه در خوراک.

۲۰- نبودن سوخت که در کلیه زمینهها نقش واسطه حیات دارد و بازتاب وسیع آن در اکثر رشتهها است.

در بخش دوم این گزارش به تعادل مالی پرداخته و نوشته شده است که از حدود ۱۱۰ میلیارد تومان اعتبارات عمرانی سال جاری تاکنون فقط ۳۲ میلیارد تومان به مصرف رسیده است. با همه امیدواری، سطح این مبلغ تا پایان سال از ۴۵ میلیارد تومان تجاوز نخواهد کرد. مفهوم این ارقام از لحاظ تولید اشتغال روشن است و من اضافه کردم آن همه جوسازی برای پول که سازمان برنامه نمی‌دهد، فقط به درد این خورد که حکومت نادان و بی اطلاع‌ها را تثبیت بکند و در عمل واقعیت این است که تا این لحظه از ۱۱۰ میلیارد فقط ۳۲ میلیارد تومان مصرف شده است یعنی از یک سوم کمتر. بعد در گزارش روز جمعه خواهم گفت که در جمع استانداران، بعضی از استانداران می‌گفتند که ما همه بودجه‌های خودمان را جذب کرده‌ایم و کم هم داریم. البته اقتصاد کشور در بودجه‌ای که در اختیار استاندارها قرار گرفته است، خلاصه نمی‌شود. استاندار در هر محل باید کاری کند که مجموع بودجه عمرانی آن محل را به مرحله بهره برداری برساند و از آن استفاده کند. اگر نشد این کارهای جزئی اقتصاد را بارور نمی‌کند، چون باید کارهای اساسی انجام بگیرد که به این ترتیب معلوم می‌شود انجام نگرفته است و قضیه به این دلیل نیست که «مقررات مانع شده است یا جلو دست را گرفته است»، البته مقررات نقش دارند، اما نقش خیلی کم. نقش عمده را برنامه‌گذاری دارد چون برای اینکه پول بتواند در اقتصاد جذب شده و به سرمایه تبدیل شود و تولید ایجاد کند، باید مدیریت وجود داشته باشد. آن ۲۰ ضعیفی که در بالا گفتیم نباشد و اهل آگاهی از علم اقتصاد و برنامه ریزی بنشینند و برنامه صحیح تدوین کنند و به اجرا بگذارند. البته وقتی که این ۲۰ ضعف را از بین برداشتیم، چون اگر اینها وجود داشته باشند، پول خرج کردن بر فرض که ممکن باشد، چیزی جز افزایش تورم نتیجه نخواهد داد.

مطالب دیگری هم در این گزارش هست که گفتنش طولانی است ولی خود این گزارش، گزارشی است که باید به اطلاع عموم برسد و مردم بدانند که وضع اقتصادشان چگونه است و متوجه باشند که جنگ تنها مشکل ما نیست و مشکلات بزرگتر از مشکل جنگ داریم که مشکل اقتصاد، بزرگترین آنهاست.

همه این امر بود و هست که مرا بر آن می‌داشت و بر آن می‌دارد که هشدار بدهم و هماهنگی طلب کنم. با این حال مسئله‌ای که در شرایط فعلی مثل یک «بیماری حاد» عرض وجود می‌کند، مسئله جنگ است و ما باید به این جنگ مشغول باشیم. برای همین است که من در مصاحبه سه شنبه کوشیدم واقعیت‌هایی را با زبان نرم بیان کردم، نخواستم زبان مانع از توجه به این حقایق بشود.

از وضعیتی که هست چقدر رنج می‌برم، خدا می‌داند و بس. امیدوارم خدا خود اسباب خیر را فراهم بیاورد و همان طور که در آن تاریکی رژیم پهلوی، روشنایی انقلاب را به وجود آورد، خود گره از مشکل‌ها باز کند و تاریکی مشکلات را به روشنایی بدل سازد. پناه بر خدا.

جمعه ۱۴ آذرماه ۱۳۵۹

صبح مسئولان و بعضی از اعضای هیئت تحریریه روزنامه انقلاب اسلامی آمدند. با آنها صحبت کردم و گفتم که شما باید در انتقاد کردن بر اساس «موازنه عدمی» عمل کنید. چند نمونه هم آوردم و گفتم که به جای رد و بدل کردن ناسزا، حتی اگر هم ناسزا نباشد به جای این که وقتی یک حرفی زده بشود و شما هم یک جوابی بدهید، بهتر است خود مسئله را بشکافید و آن را در روزنامه طرح کنید. اینست آن خطی که فرصت طلب و منافق واقعی راهمه عناوینی را که داده‌اند بازگو و روشن می‌کند و به مردم می‌شناساند. مثلاً مبارزه با مواد مخدر و این کارهایی که به نام مبارزه با مواد مخدر شده است، آیا خوبست یا بد است؟ طرفداری و مخالفت با آقای خلخالی بر اساس گفته‌ها و مواضع و رد و بدل کردن اتهام و از این دست مطالب می‌شود همان «موازنه وجودی». اما اگر رفتید و خود، مسئله را مطالعه و تحقیق کردید که چه بوده است و روشی که به کار گرفته شده است چه تأثیری داشت و از این تجربه روش صحیح را چگونه می‌توان به دست آورد، چه ضعف‌هایی داشت و چه قوت‌هایی داشت؟ مسایل مربوط به محاکمه، مصادره، زندان، شلاق و چگونگی ترک اعتیاد و اثرات آنها چه بوده است؟ و... اگر اینها را مطالعه و تحقیق کردید و انتشار دادید، دیگر مطلب بر خواننده روشن می‌شود و حرف بر او تمام.

مثلاً فلان روزنامه ناسزا می‌نویسد، اگر شما بخواهید جواب ناسزاهای او را بنویسید، می‌گویند دو تا روزنامه به هم فحش می‌دهند. اما اگر رفتید و مشخص کردید که خوب آقای روزنامه شما از کجا آمده‌ای؟ چگونه تأسیس شده‌ای؟ از بنیاد مستضعف می‌خوری، یا از غیر بنیاد مستضعف می‌خوری؟ به کجا وابسته هستی؟ و وقتی چگونگی ربط آن با مراکز قدرت و غیره را روشن کردید این می‌شود یک تحقیق جدی و وقتی آن را با مردم در میان گذاشتید، اقلاً می‌دانند که این ناسزاهای کجا سرچشمه می‌گیرد و چرا این ناسزاهای حواله می‌شود. شما باید حتی المقدور از پاسخ دادن پرهیز کنید چون که این تقابل است و تقابل، طرفین را خراب می‌کند. فرض کنید جنگ که مسئله خیلی مهمی است و من در اینجا به مناسبت باید بگویم که پیش از این دو روز و بعد از این روز این مسئله طرح بوده است. همه بخاطر دارند که در زمان شروع

جنگ دو نظریه وجود داشت، یکی این که ارتش ناتوان است و باید آن را کنار گذاشت و به جنگ‌های چریکی با دشمن مشغول شد و جنگید و باید جنگ را هر چه طولانی‌تر کرد که من این نظریه را نپذیرفتم، برای این که هیچ کس عزیزی را از دست نمی‌دهد و به عنوان این که «ما باید جنگ را درازمدت و مردمی و چریکی بکنیم» دشمن در خانه خود جا نخواهد داد، خصوصاً این که من از طرح توطئه آگاه بودم، حالا هم بسته و گریخته روزنامه‌ها می‌نویسند که صدام در مرز اردن با برژیسسکی یا کس دیگری ملاقات کرده است و او به آقای صدام حسین گفته است که دولت آمریکا با تشکیل جمهوری عربستان یعنی خوردن خوزستان به وسیله عراق، مخالفت نخواهد کرد که این از طرح توطئه عظیمی حکایت می‌کند و این نکته را تأیید می‌کند که تنها عراق نیست که جنگ را بر علیه ما راه انداخته باشد. پس بر طبق آن نظریه ما باید بیاییم و قسمتهای اساسی از خاک کشورمان را از دست بدهیم و ملتی را در کام حوادث فرو ببریم به این عنوان که می‌خواهیم آبدیده بشویم! این کاری نیست که یک مسئول بدان تشویق بشود، تاریخ کشورهای دنیا شاهد موارد بسیاری بوده است که نظریه‌های فرصت طلبانه موجودیت آن کشورها را بریاد داده است.

اگر امروز به تاریخ فلسطین مراجعه کنیم، می‌بینیم اگر در سالهای ۱۹۴۷ و ۱۹۴۸ ملت فلسطین برمی‌خواستند و با چنگ و دندان و یا وسیله‌ای از میهن خود دفاع می‌کردند و فریب حکام فاسد عراق را نمی‌خوردند که «شما از فلسطین بیرون بیایید ما می‌خواهیم فلسطین را بمباران کنیم و کلک این تأسیسات صهیونیستی را بکنیم» و بیرون نمی‌رفتند، امروز وطن داشتند و آواره نبودند و شاید سرطان اسرائیل هم به این صورت وجود نمی‌داشت.

و حالا به ما می‌گویند که شما بیاید و همان فریب را بخورید و جنگی را با امکاناتی که جنگ‌های امروز طلب می‌کند و باید کرد، نکنید و بروید یک کار دیگر بکنید و بگذارید حوادث بر شما حاکم بشود. که ما زیر بار این نظریه نرفتیم. پس در آن روز این نظریه جنگ طولانی و مردمی به این معنی وجود داشت که من هم به این دلیل که گفتم مخالفت کردم و امام هم با این نظر سخت مخالف بودند و بر این که جلوی ارتش عراق سد بشود تأکید داشتند. خوب جنگ پیش آمد و ما ارتشی را که به درد نمی‌خورد، به ارتشی مقاوم بدل کردیم که توانست پیشروی ارتش عراق را سد کند. بعد دوره تثبیت ارتش عراق را با موفقیت بسر آورد تا دوره هجوم رسید. طبیعتاً بین متوقف و تثبیت کردن ارتش دشمن و حمله بردن به آنها یک دوره‌ای باید طی بشود که همان دوره تضعیف نیروی دشمن است. اجرای این مرحله طرح، ظاهراً تحریکی را نشان نمی‌دهد و این نیست که جای گرفته شود، یا جایی پس گرفته شود، همین وضعیت یک نوع رکود و توقفی را بیان می‌کند که در آن طرفین کوشش می‌کنند در همان نقاطی که ایستاده‌اند همدیگر را تضعیف کنند. خوب این مسایل که بر مردم معلوم نیست، بنابراین میدان برای استفاده از این حالت توقف ظاهری و در واقع مرحله تضعیف باز می‌شود و تبلیغات راه می‌افتد که «می‌خواهند جنگ را طولانی بکنند تا کودتا به راه بیندازند!» حالا بگو آقا شما همانها بودید که در آغاز می‌گفتید جنگ باید طولانی بشود و چنین و چنان بشود، حالا می‌گویید جنگ را طولانی می‌کنند برای این که می‌خواهند کودتا بکنند؟! پس لازم است درباره این مسئله که جنگ چگونه انجام گرفت، دشمن چگونه حمله کرد، با چه امکاناتی حمله کرد، ما با چه امکاناتی دفاع کردیم، با چه امکاناتی موفق شدیم دشمن را متوقف بکنیم، چگونه به نیروهای ارتشی تجدید سازمان دادیم، دوران تضعیف ارتش دشمن را چگونه می‌گذرانیم و دوره حمله چگونه شروع خواهد شد. یک تحقیق کاملی انجام بشود، آن وقت مردم به روشنی خواهند دانست که یکی از دست آوردهای این تجربه اینست که بدون استفاده از علم، تجربه، مدیریت و نظم و انضباط، بدون استفاده از تکنیک‌های جدید جنگی و اسلحه‌های متناسب با جنگ‌های امروز ممکن نبود ما بتوانیم موفق بشویم و آن وقت مردم براحتی می‌توانند چشم‌ها را ببندند و این مطالبی را که می‌گویم تصور کنند:

- اگر نیروی هوایی مانیروی هوایی آن وقتی بود که عملاً بلحاظ همین بی‌نظمی‌ها فلج شده بود و بنا بر این عمل نمی‌کرد،
 - اگر هوانیروز ما هم عمل نمی‌کردند و اگر ما موفق نمی‌شدیم، نیروی توپخانه را به این صورت علمی و به روش صحیح به پای کار بیاوریم،
 - اگر ما موفق نمی‌شدیم نظم و انضباط را به نیروهای مسلح بازگردانیم،
 - اگر ماموق نمی‌شدیم تانک‌های رها شده را تعمیر بکنیم، برای آن خدمه تربیت کنیم و اینها را به پای کار بیاوریم، و بسیار اگرهای دیگر...
- حالا کشور در چه وضعی بود؟ این دستاورد جنگ است و واقعیت جنگ آن را به ما می‌آموزد و آن وقت به بسیاری از این بحث‌ها پایان داده می‌شود، آن وقت آسان است که برای مردم توضیح بدهیم، آیا این حرف که چه در جلسه خصوصی، چه در جلسه علنی و چه در اینجا و چه آنجا تبلیغ می‌کنند که امام فرموده‌اند «محاصره آبادان شکسته شود» و تا حالا اقدامی نشده است یا صحیح است یا غلط. آن نماینده‌ای یا شخصی که این حرف را می‌زند، کافی است یک قدم رنجه‌ای کرده و به آبادان بیایند و ببینند مردم برگشته‌اند یا خیر؟ دارند برمی‌گردند یا خیر؟ و چرا دارند برمی‌گردند؟ تا ببینند که این حصر شکسته شده است و ما به هدف رسیده‌ایم.
- امروز ما در جبهه آبادان به لحاظ همین که می‌خواستیم نظر امام تأمین بشود، نیروی عظیمی را آماده کردیم و در اینجا به جنگ واداشتیم برای این که می‌خواستیم، تصمیم داشتیم و تصمیم داریم که دشمن را برانیم. اما اگر به اینها بگوییم که این حرفها را برای این می‌زنند که رئیس جمهور را تضعیف بکنند - گرچه راست است و این حرفها را برای همین می‌زنند - می‌گویند چرا گفتی؟ پس مردم چطور بدانند که حق با کیست؟ پس وقتی مسئله‌ای را طرح می‌کنند که ظاهراً برای مردم روشن نیست، صرف این که این مسئله برای فلان هدف طرح شده کافی نیست. این مثل یک زد و خورد سیاسی عقیمی است، ولی اگر بگویید که بسیار خوب این مسئله طرح شده است، برویم مطالعه کنیم تا روشن شود که قضیه چه بوده است، این روش اصولی است.

چند مورد دیگر را هم برایشان مثال آوردم که یکی هم همین گارد ریاست جمهوری است که از چند ماه به این طرف مرتباً طرح می‌شود. گفتند که ۴ روزنامه با هم مواضع کرده بودند که هر کدام یک سؤال مشخص را بپرسند تا آن ۴ سئوالی که مورد نظرشان است، حتماً جواب داده شود و من در «دام» بیفتم. البته این که آنها در جامعه اسلامی و حکومت اسلامی این چنین روحیه‌ای دارند، جای تأسف است. اما باید بدانند که این طور برخورد هم دردی را دوا نمی‌کند و من در آن مصاحبه تا آنجایی که حال داشتم سئوالهایی را که در پیش رویم گذاشتند جواب دادم اما اگر این سؤال طرح می‌شد، در آن مناسبت جواب نمی‌دادم. برای اینکه می‌باید در وقت دیگری برای مردم این مسئله را باز کرد تا همه از کم و کیفش مطلع بشوند. یک وقتی می‌گفتند ده هزار تا و بعد هزار جور حرف راجع به همین حرف دروغ درآوردند. آیا رئیس جمهور، حق داشتن محافظ را دارد یا خیر و آیا محافظین او را دیگران باید معین کنند یا خودش؟

در این مورد توضیحات مفصلی دادم و این مسئله فردای آن روز هم در جامعه روحانیت مبارز طرح شد که در گزارش فردا می‌آورم. به هر حال به آنها گفتم حتی المقدور خط برخورد را رها کنید و خط طرح مسایل را در پیش بگیرید. از جمله مسایلی که برایشان طرح کردم، همین مسئله مشهود بود که گفتم بروید و تحقیق کنید که آیا در سخن لاهوتی و یا در سخن سلامتیمان مطلبی بر ضد روحانیت بوده است؟ عین آن را برای جامعه منتشر کنید، و آیا این سخنرانی‌ها منجر به این و آن جریانات شده است و یا منشأ آنها بوده است؟ این هم تحقیق می‌خواهد که روشن بشود آنچه که بعد واقع شده چه بوده و چرا به وجود آمده است. آنوقت ریشه بسیاری از فسادها رو می‌شود و مردم برآستی می‌توانند این امور را ببینند. گفتم که در خارج از کشور هم ما همین روش را با گروههای سیاسی آن وقت به کار گرفتیم و هر مسئله‌ای را طرح می‌کردند که باهای و هوی و جوسازی و این طور مسایل همراه بود، که متخصص این کارها هم همین گروههای حزب توده و آنهایی که آموزش دیده این مکتب اند، بودند و هنوز هم همانها هستند، آن مسئله رامی شکافتیم، حالا هم شما همین کار را بکنید.

بعد مصاحبه‌ای با رادیو کانادا کردم و بعد در جمع استانداران حاضر شدم، مسایلی طرح کردند که قرار شد برای جمعه آینده بماند. یک مسئله‌ای هم بود و آن این که برخی استانداران گفتند عده‌ای به عنوان سنجش افکار از ناحیه دفتر ریاست جمهوری آمده‌اند و سئوالاتی از این گونه طرح کرده‌اند:

- آیا امام آمریکایی است؟

- کدامیک از این سه نفر رجایی - بهشتی - رفسنجانی ممکن است بنی‌صدر را ترور کنند؟

و چند سؤال دیگر که من یادمان نمانده است. من مسئله را پی‌گیری کردم. گفتم این سئوالها نشان می‌دهد که سئوال کنندگان نمی‌خواسته‌اند به نفع رئیس جمهوری عمل کنند و مشغول پرونده سازی برای او بوده‌اند. این روشن می‌کند که جریان پرونده سازی طبق همان برنامه‌ای که در آن «نوار» کذایی آمده است دارد پیش می‌رود. پرسیدم این پرسشنامه چگونه به دست شما رسیده است و این پرسشگران چگونه بوده‌اند؟ بالاخره استاندار اراک گفت «بله ما تحقیق کردیم و پرسشنامه‌ها را به دست آوردیم و معلوم شد جعلی است و امضاء آن هم جعلی است. خواستیم افراد مرتبط با این قضیه را بگیرند، فرار کردند.» خوب در حسن نیت استاندارها تردید نمی‌کنم که بپرسم چطور وقتی اینها را می‌خواسته‌اند بگیرند فرار کرده‌اند؟! یقیناً ایشان دستور داده‌اند اما تا این دستور اجرا بشود، آنها فرار کرده‌اند. حالا اگر من همین مسئله رانمی شکافتم و این موضوع به این صورت توضیح داده نمی‌شد، معلوم نمی‌شد به دو استان پرسشنامه‌هایی رفته و چنین سئوالهایی را طرح کرده است و یک زمینه ذهنی برای تشدید بحران موجود به وجود می‌آورد.

اتفاقاً شب در شورای دفاع استاندار ایلام هم پس از ذکر مطالبی که قرار شد رسیدگی بشود، گفت که در استان ایلام چریکهای فدایی خلق اکثریت یعنی آنها که طرفدار حزب توده هستند و به این نظریه معتقدند که «اول باید کار بنی‌صدر را ساخت تا بعد» و در هر جا که تظاهراتی باشد که بدانند به ضرر رئیس جمهور است حاضر می‌شوند، به دو دسته تقسیم شده‌اند. یک دسته طرفدار رئیس جمهوری و یک دسته هم مخالف تا جوسازی بکنند. او هشدار می‌داد عجیب است که سابق می‌گفتند کسانی که به اجتماعات رئیس جمهور می‌آیند فدایی خلق هستند، البته بر طبق آن «نوار» هم باید چنین می‌گفتند که حالا معلوم شد دروغ بوده و هست و همین مسئله رامی توان شکافت و این یکی از مسایلی است که باید رفت و رسیدگی کرد، گسترده کرد و با مردم در میان گذاشت تا مردم بدانند که عده‌ای هستند که دارند آنها را فریب می‌دهند. واقعیت این نیست که اینها در تظاهرات به سود رئیس جمهور شرکت می‌کنند و عکس این هم صحیح نیست. حالا شما این دو مطلب را در کنار مطالبی که آن دو استاندار گفتند قرار دهید، معلوم می‌شود قضایا به آن سادگی هم که ظاهراً می‌خواهند جلوه بدهند نیست.

در جلسه با استانداران، استاندار خراسان گفت که بله اینها که به طرفداری شما آمدند و در آنجا صحبت کردند در واقع به شما ضربه زده‌اند. من به او گفتم مطابق گزارشی که به من رسیده است، خود شما و مخصوصاً معاون شما نقش اساسی در وضعیتی که به وجود آمده داشته‌اید. از پله‌ها که پایین آمدن کسی از مسئولین استان آمده بود که می‌خواست استاندار هم او را نبیند و چندین گزارش را به من داد که خواندم. متأسفانه حکایت از این داشت که معاون استاندار و یک شخص دیگری در کمیته مشهود بازیگران اصلی آن صحنه‌ها بوده‌اند و او می‌گفت در صورتی که امام ما را احضار کند، فقط در محضر ایشان حاضر است حقیقت را آن طور که واقع شده به عرضشان برساند. او مدارک فراوان داشت که تأیید می‌کرد که این یک بازی و صحنه سازی بوده است. البته معلوم است که چه کسانی این صحنه‌ها را می‌سازند و برای چه مقاصدی می‌سازند. من فکر کردم که اگر یک تحقیق جدی در این مسئله به عمل آید و منتشر بشود، شاید جلوی فسادهایی از این نوع گرفته شود.

بعد به منزل برادرم رفتم و از آنجا به شورای عالی دفاع آمدم که تا ساعت ده شب این جلسه به طول انجامید. البته قبل از رفتن به جلسه شورای عالی دفاع با یک هیئت نظامی که آمده بودند دیدار و گفتگو کردم. بعد به دیدار مادرم رفتم و از آنجا به منزل آمدم. حالم بسیار بد شده بود. سردرد شدید و خستگی مفرطی داشتم.

شنبه ۱۵ آبان ۱۳۵۹

صبح امروز به اجتماع روحانیت مبارز تهران رفتم، در آنجا خواستند به اختلافات رسیدگی کنند. من گفتم این کار که «شما چه کردی، او چه کرد» به «سمبل کاری» منجر می‌شود و کاری از پیش نمی‌رود. بهتر است هیئت تعیین بشود و موارد را یک به یک تحقیق کند و گفتم از نظر من یک توطئه برای ساقط کردن جمهوری وجود دارد که ظاهرش مخالفت با رئیس جمهور است، بعد از این کار او را ساختند دیگر معلوم است بنایی که پایه‌اش سست شد چقدر دوام می‌آورد. بار دیگر تأکید کردم که امور باید یک به یک رسیدگی بشود. آقای رفسنجانی مدارکی را ارائه کرد و به او گفتم بهتر است که رسیدگی شود و او یک مورد را ذکر کرد که شما گارد تشکیل داده‌اید. در جواب به او گفتم شما یک بار دیگر هم این مسئله را طرح کردید و در شورای انقلاب به شما توضیح دادم، حالا که دوباره طرح می‌کنید، معلوم است که دنبال «دم گاو» هستید و قضیه این است، گارد و این حرفها در کار نیست. گیریم به این که ریاست جمهوری مقامی است که ناچار مثل هر جای دیگری محتاج اینست که مستحفظ از محل کار و اینها حفاظت بکند، ناچار مثل مجلس و جاهای دیگر محافظ می‌خواهد اما من همچو گارد محافظی را هم تشکیل نداده‌ام، صحبت از این بود که عده‌ای محافظ شخصی تربیت بشوند و با فونونی که لازمه این کار است آشنا بشوند. فکر شد و گفتند ۳۲ نفر برای چهار نوبت ۶ ساعته در ۲۴ ساعت مورد نیاز است. گفتند اگر ۱۵۰ نفر تعلیم بدهند، از میان اینها ۳۲ نفر را می‌توان انتخاب کرد، بقیه را هم نسبت به میزان مهارت می‌شود به دیگران داد. بر این اساس عده‌ای را برای تعلیم گرفتند تا ۴ گروه ۸ نفری برای حفاظت از شخص رئیس جمهور و محل کار او تربیت بشوند. به همین ترتیب هم عمل شد. طبق قانونی که برای پرسنل دفتر ریاست جمهوری باشند، اما من پرسیدم مسئولیت حفاظت از رئیس دولت را چه مقامی و چه دستگاهی باید برعهده بگیرد؟ گفتند ارتش. من هم گفتم کار یگان حفاظت را ارتش برعهده بگیرد و همین و بس. حالا شما این همه هیاهو بر سر هیچ راه انداخته‌اید، اگر باز هم مایلید تکرار کنید. گرچه حالا که من در جبهه هستم معمولاً با یک محافظ بیشتر به این طرف و آن طرف نمی‌روم ولی اصلی بایسد رعایت بشود که وقتی دیگران آمدند، مجبور نباشند همه چیز را از ابتدا شروع کنند آن مجلس در قبال این توضیح ساکت شد و رفتیم به بحث بر سر پیشنهاد تشکیل هیئت. متنی را آقای محلاتی نوشت برای رسیدگی به اختلافها و روشن کردن آنها و رسیدگی به شکایات و... و... که عبارتش یادم نیست. قرار شد هیئت پنج نفری در روحانیت مبارز تهران تشکیل بشود و من هم چون پیشنهاد کننده بودم پذیرفتم، امضاء کردم. قرار شد از تاریخ شنبه ۱۵ آذر مواردی را که من در کارنامه روز طرح می‌کنم اعمالی که انجام می‌شود و من آنها را طرح کرده و اظهار نظر می‌کنم، قبلاً به هیئت ۵ نفری بدهم و در صورتی که به وجهی که باید حل و فصل شد، من به همان صورت طرح بکنم.

بعد از آن جا به فرودگاه آمدم و به سوی خوزستان راهی شدیم. به اینجا که رسیدیم، فرمانده نیروی زمینی آمد و گزارش مفصلی از وضع جبهه‌ها داد به طوریکه من فکر کردم بسیار طولانی بود و من که حالم خوب نبود، پس از دو ساعت بی حال شدم. طبیب آمد و فشار خون را سنجید، معلوم شد دوباره پایین آمده است. با این حال ما آن شب شورای نظامی را تشکیل دادیم و من از آن‌ها خواستم که بیشتر بجنبند و بیشتر کار کنند. آنها گفتند که بعضی‌ها دارند جریانی را برای سلب اعتماد به راه می‌اندازند. به طوری که تقریباً مطمئن هستیم به محض تمام شدن جنگ، یقه ما را خواهند چسبید و همان بازیهایی قبل از جنگ را بر سر ما خواهند آورد. صحبت‌هایی که در مجلس شده است. صحبت‌هایی که بعضی متصدیان دادگاه انقلاب و غیره کرده‌اند، و این که خلبانها را اینجا و آنجا زیاد گرفتار کرده‌اند. دو مورد در تهران بود که گفتند حتی در یک مورد چشم خلبانی را بسته‌اند و گفته همه شما را باید کشت، بعد «گلن گدن» کشیده‌اند به این عنوان که می‌خواهند که می‌خواهیم شما را اعدام کنیم. این رفتارها دیگر روحیه‌ای برای ما باقی نمی‌گذارد که بکنیم.

من شرح مفصلی از دیدارم با امام برای آنها گفتم. که گمان نکنید که امام اجازه خواهد داد تا این گروهها این بازیهها را از سر بگیرند و چقدر تأکید داشتند که من به شما افسران اطمینان بدهم که اجر خدمت به اسلام و کشور محفوظ می‌ماند، احترامات محفوظ می‌ماند. گفتم امروز هم وزیر دفاع و رئیس ستاد در شورای عالی دفاع هستند و گمان می‌کنم همین مطالب را به آنها خواهند گفت.

خلاصه تا می‌توانستم به آنها دلداری دادم و آخر سر هم گفتم معنی فداکاری و ایثار همین است ولو این که این حرفها و تهدیدها راست باشد، زمینه سازی و پرونده سازی برای بازیهایی سیاسی در آینده است، معنی ایثار اینست که شما با علم به این که پس از آزاد کردن میهن اسلامی باز بچه دست باز یگران قدرت خواهید شد، باز نایستید و بکنجید. آن وقت شما گمان می‌کنید که ۳۶ میلیون مردم ایران مجسمه هستند و اجازه خواهند داد که عده‌ای پاداش خدمت به میهن را با کارهای سبک سرانه و گاه جنایتکارانه بدهند. مطمئن باشید روحانیت پشت ماست، امام پشت ماست و هیچ تزلزل خاطر نداشته باشید، استوار و با استواری به جنگ خودتان ادامه دهید و بکنجید.

آنها گفتند حالا مرحله تضعیف دشمن است و در مرحله تضعیف تحرک به معنی گرفتن زمین انجام نمی‌گیرد، در نتیجه گمان می‌رود که نیروهای نظامی کاری نمی‌کنند گفتند که ما مرحله تضعیف دشمن را به خوبی داریم انجام می‌دهیم و گمان ما اینست که بر همه آشکار است که دشمن میل تعرض را از دست داده است.

گفتم با این حال ممکن است زمین گرفتن و پس دادن و این گونه تحرکها در مرحله تضعیف وجود نداشته باشد، اما کوبیدن دشمن چیزی نیست که اگر خوب انجام گرفت از دیده مخفی بماند، اگر هم این حرف و نقل روحیه شما را کسل کرده است، از من بشنوید «راه علاج همین حرف و نقل‌ها هم تلاش و کوشش بیشتر است»، راجع به نیرویی که می‌جنگند، نیرویی که پیش می‌رود و نیرویی که ضربه می‌زند اگر کسی حرف زد «عرض خود می‌برد و زحمت ما می‌دارد».

شما باید وقتی نگران باشید که تحرک تان کم می‌شود، تاریخ همواره این مسئله اساسی را گزارش می‌کند که در این گونه مواقع که جوسازی یکی از موانع بزرگ وحدت و پیشرفت می‌شود، آنها که جسته‌اند و توانسته‌اند خود را از بحران بیرون بکشند کسانی بوده‌اند که به پیش تاخته‌اند، معطل نمانده‌اند نه خود را به جو و جوسازی مشغول بکنند و گرفتار بسازند و در همان جا درجا بزنند و یک وقت چشم باز کنند و ببینند که آب از سر همه گذشت.

همین طور اگر می‌خواستیم در تهران بمانیم و به تقابل بپردازیم و در آن جوها فرو برویم چه بسا مصیبت کشور را گرفتار خود کرده بود، تا حس کردم ماندن در تهران یعنی غرق شدن در آن محیط مسموم و برخورد های عقیم، رها کردم و آمدم، برای این که آنچه اصلی است، فدای آن اموری که فرعی هستند نشود.

همان طور که می‌بینید ما از نقطه‌ای که شروع کردیم نزدیک به یأس مطلق بودیم و حالا به جایی آمده‌ایم که همه صحبت از این می‌کنند که چرا حمله نمی‌کنید، حتی نیروها و سربازان، پاسداران و همه کسانی که می‌جنگند، بنابراین ما به نقطه امید آمده‌ایم اکنون چاره کار ما باز به پیش تاختن است البته دست دشمن در کار است، آنهايي که دو قرن بر ایران حکومت می‌کردند ما را به حال خود نخواهند گذاشت و همه گونه توطئه خواهند کرد و خواهند کوشید کارهایی بکنند که روحیه خلبانها را پایین بیاورند، روحیه شما را هم پایین بیاورند. اما علاج همه اینها، همه رفتن به جلو است. بنابراین اگر شما پیش بروید و دشمن را بشکنید، آنها هم که به این کارها سرگرم هستند، چاره خودشان را در سکوت خواهند دید.

پس از این گفتگو فکر می‌کنم قیافه شان امیدوار شد و من امیدوارم که این رکودی که در هفته پیش به وجود آمده بود از بین برود و باز در اینجا به همه آنها که صداقت دارند، اما شاید واقعیت را نمی‌دانند هشدار می‌دهم که ما ممکن است که به هم علاقه نداشته باشیم و حتی خواهان مرگ یکدیگر باشیم اما باید انقلابمان و دین و وطنمان را دوست بداریم. و ما نیروی دیگری برای جنگ نداریم. همین نیروهایی که داریم باید دچار انقلاب بکنیم. ضعفهای آن را به قوتها تبدیل بکنیم که بجنگند و میهن و دین و انقلاب مان حفظ بشود. بنابراین اگر مسایلی هست که نمی‌دانید، بپرسید زیرا زیاد هستند کسانی که آمده‌اند به شما توضیح بدهند و اگر مسایلی هست که فکر می‌کنید طرحش ضرورت دارد، نگاه بدارید برای بعد از جنگ. وقتی که رسیدگی معنا دارد. اما در حین جنگ عنوان کردن این گونه مسایل جز این که روحیه‌ها را پایین بیاورد و خدای ناکرده فاجعه به بار آورد، نتیجه‌ای ندارد. آن شب نظامیان مسئله دیگری هم طرح کردند، چون در این باره با آقای خامنه‌ای صحبت کردند این را می‌گذارم در گزارشهای روز دوشنبه.

یکشنبه ۱۶ آذرماه ۱۳۵۹

امروز شانزدهم آذر است سالگرد روزی که کودتاجیان، کلاس درس را در دانشگاه تهران به رگبار بستند. سه دانشجو در این روز شهید شد البته زخمی‌ها به کنار.

در اولین ۱۶ آذری که اجتماع و سخنرانی ممکن نشد، من متنی را تهیه کردم که الآن به خاطر ندارم چه کسی آن را خواند. و اینک که مسئولیت بزرگی بر عهده من است، این سؤال تاریخی طرح است که مسئول قتل آن دانشجویان چه کسی بود، تنها شاه و دژخیمان او؟ یا آنها که با ندانم کاریها جبهه داخلی را تضعیف کردند و زمینه سازی کردند و کودتا به وجود آمد و یا هر دو یعنی هم رژیم شاه و هم آنها؟ در تاریخ بشری هربار که یک جریان صحیح به یک جریان غلط تبدیل می‌شود، این سؤال پیش می‌آید؛ چنان که در حمله مغول هم این سؤال مطرح است که آیا تنها چنگیزخان مغول و لشکر خونخوار او مقصر بود و یا حاکمان و متصدیان امور داخلی هم که کشور را ضعیف کردند و با «قدرت بازی» هایشان و با گروه گراییهایشان و با اختلاف هایشان و با فسادگراییهایشان ... و... در سقوط کشور و اثرات مرگبار حمله مغول شریک بودند؟

یک انقلاب وقتی مصونیت پیدا می‌کند و قادر به دفاع از خود می‌شود که این سئوالها را برای جامعه طرح کند و از راه بحث عملی روشن بگرداند. تا جامعه به روشنی و وضوح عوامل انحطاط را بشناسد و از به وجود آمدن آن عوامل جلوگیری کند.

در جهان ما نه تنها عامل اصلی از زمره عوامل اصلی رشد و پیشرفت بشری، دانش و آگاهی است، بلکه تاریخ به ما می‌گوید اگر همه انقلاب علم و فن نبود، «آگاه» عامل رشد و «ناآگاهی» عامل سقوط یک جامعه در یک دوره تاریخی است. و به این دلیل است که ما با تمام وجود با سانسور مخالف هستیم. در کتاب «تعمیم امامت» من تمامی انواع سانسورها را فهرست کرده‌ام، تا نسل امروز، این سانسورها را بشناسند و به مقابله جدی با آنها برخیزند و بدانند که وقتی ورق برگشت، نشستن و لب حسرت به دندان‌گزیدن بی‌فایده است.

یک ربع قرن، ملت ما یک فساد بی‌مانند، استبداد و خفقان بی‌مانند، زندان و اعدام و شکنجه‌های بی‌مانند، دزدی و غارت بی‌مانند، خیانت‌های بی‌مانند و سلطه بی‌مانند آمریکا بر همه شئون زندگیش تحمل کرد و بعد از یک ربع قرن، امروز در ۱۶ آذر، به این مناسبت این سؤال را طرح کردیم و جای پرسیدن دارد که چطور تا امروز این سؤال طرح نشده است؟ چطور اینک که می‌توان و یا لاقلاً باید بتوان تاریخ صحیح را بازنوشت و این سؤال تاریخی تا این زمان بررسی نشده است؟

اگر از من پرسید، می‌گویم قبل از انقلاب این سؤال را خودم طرح کرده‌ام و کوشیده‌ام که به آن پاسخ بگویم. اما این پرسش و پاسخ نیست، چون در دسترس مردم قرار نگرفته است. چرا؟ روشن است. اگر بخواهند همان وضعیت تجدید بشود، باید همان سؤال پرسیده نشود. اگر قرار باشد اوضاع برای یک دوران تاریک دیگری مساعد گردد، پس باید این سؤال طرح نشود و با جوسازبهبایی که به آن آشنا هستید. البته وقتی جرأت طرح سئوالی پیدا نشد، کسی نیز یارای پاسخ گفتن بدان را نمی‌کند.

با این وجود امیدوارم من در یک فرصتی این سؤال و پاسخی را که به آن داده‌ام منتشر کنم و امیدوارم آن‌ها که مطلب را می‌خوانند، بدانند در قبال تاریخ این ملت مسئول هستند و باید این سؤال را طرح کنند و از هر امکانی که دارند برای پاسخ دادن به آن استفاده نمایند. راه درست کار این بود که رادیو، تلویزیون و روزنامه‌های ما این سئوالهای اساسی را در یک محیط باز و آزاد و براساسی اسلامی طرح کنند و از راه تحقیق علمی جواب واقعی پیدا کنند و مردم را از آن آگاه بگردانند و تا آگاهی مردمی ضمانتی بشود که، تاریخ استمرار پیدا نکند و همان جریان را دوباره نبینند.

مطلب دیگری که امروز واقع شد، این که ما امروز به بازدید یکی از جبهه‌ها رفتیم و به این مناسبت به یک روستای عرب نشین هم رفتیم، چقدر احساسات گرم و صمیمانه مردم بروز دادند که واقعاً وصف ناکردنی است. و باز این سؤال است که مردمی که با آن چنان صمیمیتی و با چنان آرامشی و با وجود آن که حکومت مستبدها، فاسدها و غارتگرها موجب شده است که آنها را از امکانات خود و طبیعت نتوانند بهره بجویند و با این حال فرهنگی غنی و انسانی دارند، آیا درست است که این مردم را بنام عرب و فارسی و هندی و اروپایی و افریقایی به جان هم بیاندازیم؟ این همان عنصر آگاهی است که اگر نبود، این نادرست، درست جلوه می‌کند و براحتی می‌توان انسانهای محروم را به جان هم انداخت و یک بدبختی را به همه آنها تحمیل کرد.

صدام به نام عربیت، جنگی را شروع کرد. او می‌توانست به نام عربیت و می‌توانست به نام اسلامیت دست برداری دراز کند و به نام ارزشهای والای انسانی، پول و عمر و جوانهای مردم عراق را قربانی جاه‌طلبی‌ها احمقانه خویش نسازد. آیا مردم فلسطین از همین «ایسم» ابلهانه رنج نمی‌برند و قربانی یهودگرایی و صهیونیسم نیستند؟

وقتی آقای صدام حسین، در اصل با «موشه دایان» یکی می‌شود، ناچار از یک جنس می‌بازند. دعوی آن‌ها دعوی رهایی یهود و عرب از این «ایسمهای» لعنتی نیست، بلکه دعوی آنها دعوی «قدرت» است و راز پیروزی اسرائیل در این امر است. اگر دعوا بر سر دو «باور» و دو «ارزش» بود، اسرائیل یا به وجود نمی‌آمد و یا چون امروز چکمه را بر حلقوم عرب نمی‌فشرد. اگر از نخست، ملت اسلام بر سر این امر می‌ایستاد که دعوا، دعوی حق و باطل است و دعوا، دعوی عرب و یهود نیست، نه این رژیم‌های باطل بر کشورهای عربی تحمیل می‌شد و نه ملت فلسطین آواره می‌شد و نه سی سال ثروتهای عظیم سرزمین‌های اسلامی به غارت می‌رفت و توپ و تانک می‌شد و به کشت و کشتار اختصاص پیدا می‌کرد.

مطلب دیگر این که، امروز شرح جنگ نظامی و غیرنظامی رمضان ۱۹۷۳ را خواندم. خوب، یک تجربه‌های بسیار ذی‌قیمتی بود، و من دیدم که بعضی از این ابتکارها را ارتش ما نیز به کار برده است و ابتکارهای دیگری نیز ما به کار برده‌ایم که در آن جنگ به کار نرفته است و ابتکارهایی هم هست که لازمست ما به کار ببریم.

شب که شورای نظامی شد، این مسایل را با آنها در میان گذاشتیم و معلوم شد که آنها این شرح را خوانده‌اند، با این وجود، قرار شد همه خواننده‌ها هم بخوانند و تا ممکن است بر ابتکارها بیفزایند تا جنگ سرنوشتی پیدا کند که متجاوز و تجاوزگر پشیمان بگردد و مردمی که آواره هستند از آوارگی به درآیند. در حقیقت ما از جنبه انسانی تحت فشار شدید هستیم. زندگی آواره‌ها و سختی‌هایی که تحمل می‌کنند، مسئولیتش بر عهده ماست. و این همان بار سنگینی است که آدمی را از پای درمی‌آورد. به این مردم چه جواب بدهیم و چگونه جواب بدهیم؟ همان سؤال ۱۶ آذر در اینجا هم مطرح است که آیا مقصر تنها صدام حسین است که نیروهای عراق را به تجاوز برانگیخت، یا ما خود نیز مقصریم؟ هم از راه معرفی که از انقلاب خودمان در خارج کردیم، که موجب کاهش اعتبار آن شد و هم از لحاظ ایجاد ضعف در نیروهای خودمان که موجب جری (پرو) شدن دشمن شد. به هر حال این سؤال هم باید موضوع تحقیق جدی قرار بگیرد و برای مردم روشن بشود. اگر ما می‌خواهیم انقلابمان بر جا بماند، باید این سئوالها را برای مردم روشن بکنیم و گرنه، زخم روانی که این جنگ ایجاد کرده است - که نتیجه کوچک آن یک میلیون آواره است - حتی در صورت پیروزی نیز بر جا نمی‌ماند و نه خیلی دیر، تأثیر خود را بر وضعیت کشور به جا می‌گذارد.

امروز حالم خوش نبود، با وجود این گزارشهای زیادی را خواندم که در مجموع یک کتاب می‌شد. درباره عراق و احزاب آن کشور و برنامه کارشان که خود این گزارش، بسیار آموزنده است. اگر کسی تنها درباره احزاب عراق و گروههای سیاسی فعال در آن کشور تحقیق بکند و تحول آنها را ظرف دو سالی که از انقلاب ما می‌گذرد بررسی کند و بشناسد، متوجه بسیاری از ضعفهای خود ما خواهد شد و خواهد دید که چگونه آن جاذبه عظیم انقلاب ما در روزهای اول اینک دیگر وجود ندارد.

خط سیر احساسی، سیاسی و عقیدتی این گروهها نشان می‌دهد که یک موجی در همان روزها و ماههای اول انقلاب اسلامی ایران در عراق برخاسته بوده که به تدریج فرو نشسته است. این مطالعه چیزهایی را که پیش از این برایم روشن بود، روشن‌تر کرد. ما باید در پرتو واقع بینی جنگ را رهبری کنیم، اگر بخواهیم بدون در نظر گرفتن آنچه از جریان دو سال اخیر در کشورمان و بازتاب آن در کشورهای اسلامی گذشته است جنگ را هدایت کنیم، باز زندگی در جو است و در خیال، همان نتایجی را به بار می‌آورد که هر بار که در جو خیال عمل کرده‌ایم به بار آورده است.

بعد گزارشی درباره تحول نظر گروههای سیاسی خودی دربار نحوه انجام جنگ خواندم. مثل مسئله گروگانها، خط سیر فکری این گروهها نیز در رابطه با جنگ خواندنی است و نشان می‌دهد که یا از روی کمال نادانی و یا از روی بازیگری عمل کرده‌اند. نخست جوی را درست می‌کنند، بعد در طی یک دوره این، آرام آرام خط خود را عوض می‌کنند و به نقطه مقابل آن چیزی که روز اول می‌گفتند می‌رسند. که به نظر من هم خواندنی است و هم مطبوعات ما باید منعکس کننده این خط سیر نظرها در زمینه‌های مشخص باشند تا هم ما با آن فاجعه‌ها روبرو نشویم و هم همه مردم به طور روشن و واضح دلایل اتخاذ یک موضع و تغییر آن و رسیدن به نقطه مقابل آن را بدانند. این جور نباشد که عده‌ای گمان بکنند مردم باز بچپ‌اند و آنها را یک روز می‌شود برای یک منظور بسیج کرد و روز بعد می‌شود همان مردم را برای عکس آن منظور بسیج کرد. تا به تدریج هم آگاهی عمومی مردم افزایش پیدا بکند و هم گروهها و افراد و شخصیت‌ها متوجه بشوند که هستند کسانی که از راه پژوهش و تحقیق علمی حرفها را دنبال می‌کنند و خط سیر را پیدا کرده و منعکس می‌کنند.

یک دلیل این که در نزد قدرت مداران و کاربدستان تمایل به سانسور به وجود می‌آید، همین است. چون قدرت نمی‌تواند صراط مستقیم داشته باشد و یک خطی را داشته باشد که همان را بگیرد و پیش برود. آن چیزی که امروز برای قدرت خوبست، فردا ممکن است بد باشد. اینست که امروز یک نظر و فردا مخالف این نظر اتخاذ می‌شود. اگر آزادی بیان باشد، این سؤال پیش می‌آید که این حرف چرا دیروز آن طور بود و امروز این طور است؟ چرا آنچه دیروز خوب بود، حالا بد است؟ چرا آنچه برای شما خوب بود برای دیگران بد است و آنچه برای دیگران بد بود برای ما خوب است؟ طرح همین سئوالها موجب می‌شود که موقعیت‌ها در جامعه از بین برود و قدرت از دست برود. به این دلیل تمایل به سانسور به وجود می‌آید و یکی از مشخصه‌های قدرت پرستان همین «تناقض گویی» اتخاذ موضع به مناسبت نیاز روز برای حفظ و یا افزایش قدرت است. به هر حال این دومین گزارشی بود که من درباره احزاب سیاسی و تغییر مواضعشان خواندم.

مطلب سومی که خواندم خط سیر تحول مطبوعات و رادیو تلویزیون‌های دنیا درباره جنگ عراق با ایران بود، این گزارش آموزنده بود و لااقل این نکته را به طور برجسته نشان می‌داد که وقتی ملتی با همه مشکلات داخلی و خارجی ایستاد و از موجودیت خویش دفاع کرد، دنیا ناگزیر نمی‌تواند بر این واقعیت پرده بکشد و آن را باز می‌کند. هر اندازه ما به این ارزش‌هایی که در جریان انقلاب خود را بدانها پایبند معرفی می‌کردیم، در عمل پایبند بمانیم و بیشتر پرده تزویری که دستگاههای تبلیغاتی دنیا بر واقعیت انقلاب ما کشیده‌اند، دریده خواهد شد. و امیدوارم نه تنها حماسه بزرگ ما در جنگ در شرایط داخلی و خارجی که در آنیم نظر اعجاب و تحسین جهان را برانگیزد، بلکه ایستادگی و استقامت ما درباره ارزش‌های والای اسلام نیز همین اثر را بگذارد. گفته بودند که آنچه من درباره زندان و شکنجه و محاکمات قلابی گفته‌ام، انعکاس نامطلوبی در جهان داشته است اما همین گزارش‌ها عکس این را می‌گوید و معلوم می‌کند آنها که می‌خواهند سانسور باشد و این اعمال بر مردم شناخته نگردد و تا زود است این پایه‌هایی که هنوز استوار نشده ویران نشود تا شاید بنای قدرتشان محکم بگردد، اینها را هم از پیش، خودشان ساخته‌اند. برعکس همه مطبوعات کشورهای دنیا این سخنان را نشانه قدرت انقلاب ما تلقی کرده‌اند و خود این که رئیس‌جمهور یک کشوری این امور را با این صراحت و قاطعیت انتقاد کرده است، تمام تبلیغاتی را که بر ضد انقلاب و نه بر ضد کسانی که این کارها را می‌کردند خنثی کرد و موجب شد ک دنیا بداند اسلام و انقلاب، این کارها نیست و اینها ضعف‌ها و بیماریهایی است که بر انقلاب ما عارض شده است. ما باید اینها را از بین ببریم چون آنها تبلیغ می‌کردند که اسلام و انقلاب اسلامی یعنی همین کارها که برخی انجام می‌دهند.

خواستم تا این گزارش‌ها جمع آوری بشود و اگر واقعاً خواستند درباره اثرات سخن من در جهان، از روی تحقیق حرف زده بشود، نه این که بروند و یک حرفهایی را بزنند و بگویند که این اثر را گذاشت و آن اثر را گذاشت. اینها بماند تا بر خدمت بزرگی که با انتقاد این کارها به اسلام و انقلاب اسلامی کرده‌ام گواهی بدهد.

همان طوری که گفتم، امروز حالم خوش نبود با این حال جلسه شورای عالی دفاع تشکیل شد و تا ساعت یک بعد از نیمه شب نیز ادامه پیدا کرد. طرحهای جنگی، سیاست خارجی در رابطه با جنگ مورد بحث واقع شد و به مرحله تصمیم رسید. بعد از پایان جلسه از آقای خامنه‌ای خواستم که فردا صبح پیش از رفتن، درباره ارتش یک مقداری با هم صحبت کنیم.